

B-17

دره (كقارى)

(01-113 p.s)

(ربيع شوال ١٠٥٠ هـ)

تحفة لآفاز

(114-136 p.s)

(٧ شعبان ١٠٥٥ هـ)

بن خداوندت در میان کار و مزارع
طاعت و عبادت و ایستادن جهان که هم خاص و عام
دوستی منین هرگز ندیده کسی
تیرت در عالم وجودت من ناگزیر
نشانی تو نشی در حشید و گشتند و نور
ظلمت مهین او انور و دلها پرور
برگزیده از هر خلق جهان نشی ذوالجلال
داده اندر خلق علم و عدل او را کمال
دولت پدید آید و علم و جانشین مرید
دوست عزم از دامن اقبال او باد و عبید

شش گشته ای صفت دیار

از پی آن رویان چون صفت

هست و دینی و بصیرت هم کلی شمار
نیش شایکی است آن تو کوفه اندر کو چهار

با موافق شایطی من آورم تو کوشش
از امام هم ز راوی می کنم اظهار کار

دفت بر رخ نمودند پیوسته شایطه وار

از به نور و نسی هم شد مشور پرستار
راوبان در طریقی چون کواکب بگذار
طریقها بر نور گشته نم نشان کهر وار

هر امام را دوراوی شد مکرر یار غار

است برج نشین اندر او یار و فخر دار
کرد ایشان را بحکم زاهدان و نصیب
عالم و دانا مفسر بود اندر هم اسپندار

فینس می روند نیش اهل و بیابان
پای و شب بودند چون از آن پر خیر کار
بر تو کمال خستید از خیاران شیرین اقرار

هر شب با سویی از بد زو با بد عار
شب بشکر و خواب و روز بودند روز دار

ز غم و تنه و حشم ایشان کشت بار
آنچ کشته شیخ ماسم کرده اسم گفت و کند

نه شب به نظم این غنچه اندر نوهار

دل از تو بگریزم و فغانم شکو

حسرت افشان کسای بی به خویش بتار

در مدب علم خود را که بوقع انتشار

ویش قالون پیش او خوانده کلام کردگار

و این را و خوشبوی کرده پس عود بی تو بهدار

در میان اهل شرب بود او صاحب مدار

به امام طه آن این کیش ما و بقا

صحبش ز می و تنیل نیز کردند اختیار

بو عمر در همه بوده قاری پیر استوار

تنفع نوشته یحیی بود صاحب روزگار

دور بود و سوسی ز یکی هم شدند از و نامدار

علم خرد داد و دایه مازانی پیری پشمار

جاری نیست این علم غلام اور بودار

بنین شکستہ علم او کل تر ازار

این کو ان ہاشام او دانشور

پیش آن ابوب راوی مند مرتب نیار

از ابوب بزرگ تحصیل کرد و نہ در دیار

این ہمہ مشہور گشتہ نام شامی مشہور

پہ بوانی کو میان عجم شاخ پیار

ہر یک پر نہ شد علم اندر خورشیدوار

کو بکر با حفظ کو تور وایان راز دار

مہر سادیس تو ہم بدین ہنر کار

شیخ شامی ابن عامر - بنی شکر کیند - بنی شکر کیند

سدر مشاهیر ابن کوان - دان

شیخ زاهر عامر پست - رضا و بو پست

بوکر پست و در حفص - آمد کز

شیخ ساهو خمد پست و رضا و شد نشین

شد رضا خلف خلا و را - بین

شیخ سابع شد کپائی رضا و بو پست

ابو الحارث و لیکن رضا و در پست

ست رضا کو قیان یعنی که نو و

نیز فح از برای جمله و است

حب کوفه ابن عامر آمد پست

بکرمینان باستان و غیره

بهره شکر و غیره و بکرمین

جورام و از این کرمین و کرمین

و غیره و غیره

و غیره و غیره

و غیره و غیره

و غیره و غیره

و غیره و غیره

و غیره و غیره

و غیره و غیره

مثل

مشل این فی حق ز شکرین پادشاه

و فصل نهم در بیان این و آن

پس از این که دوام من صندرا ارضان

با طبیعت زیبا تو کن تصور انداز

پس در اثبات فتح عطر و دغام هم

میز نقل چشم تخلص نباشد همیشه

غایب تو یک خفت خرم را بار فتح آن

هم جمع با تنوین حرکت نیز آید آن

پس این را بود تحریک سه فی نیز آن

همیشه او مفتوح بکین صدای جان

در بیان نون یاء و فاء که بر ضد آن

در بیان شب غفر خداوند هم

و در شمع باشد ز جبهت مغرب

خج انعم هر چه گفته فکین تو این را

پیش و پس سلیب یار و رفیع هر مکان

کر پاری هم پس تو نیست منکر ای جوان

بر رفیع و الله که غیبت هست اینجا آفتاب

نیت ز قید اینا که باید هر کجا

پیش اهل نظم کوار چون ابرو باز غار

و اندرین کوشی اخمی هم که تر هست اعتبار

کرده ام این نظم اسم تو بدانی اخست

باقوت که بنزد نظم این شد استوا

لکن پس طاق تو در کلام کردگار

ما شوی تو اسرار

سحر کجاست این بنظرم رمز هوشیار

پس بسیار می ایتم قافیه حافظ تو در تنم

تو بخواه معانی چو حلیه رنپ دار

نه مثل با معانی پیچیده بشمار ۱۰

سوی تو کردم شاد و دپت را هم ای بار

میکنی تو دپت گیر می بدپت را این چکار

دیت فضل کتاب ویران

لکب اورا میت فضلی غواید نزد شان

هر امینی را بغض خویش من بخشی با کرم

یت و پیر جان و پیمان استیم

تو شکم من برادر سیاه شدیم

س از چشم زیت با حضور یابی سلیم

هست میرا هل دین اگر که کردن ای عزیز

هم میسر شود اورا معذت بالذند

حال مان را بدانی و ای دوست

مجرمان هست امید یار تو یار احمد با سلیم

با سلیطت تو غدا شدم من اجماع بریم

کریوتی بایمن نوباشش اندر کار و بار

چند روزی زندگانی هست ترا و نه کار

ای بدر کن عبادت کر میسر است ترا

قرب خواہی ہے مشقت یخ نہیں پائے

کر تو خواہی قرب تو عقل شود روبرو

وہم بہتر مدانی فکر ای یار عیان

ہست عین حیان

ہے کہ خواہد سوال کیا اوقا محض بیان

بامعونت خوین یارب وایہ امارا بدار

تا زمانہ شمشیر پیش تو شرمسار

آج نہ ناشایان بود اور اگر ہم پیشار

منفعت دارم امید تو ای کار

کار پیازی کن مرا ای کردگار کار بار

خبر تو امی قادر کا باشد ہر کار ساز

سان، نوون آریالی نکی

نیزوت هست مودی کر برانی اچی

نمان شنج که فرشته قاورا

یک بگردان تو داورا

نفس اکر و مذت پیش مودی دان

پوکر ارضی نیست این بزهد و تقوی هم

زهد و تقوی و عبادت کر کنی حقیق

بدشکر حق تعالی هم بگوئیل

نظیف پس سکنه بر نیارین تو باندور

سکر تو مرد عاقبتی ارشهر بفرماش

بر صفت ما تو که از چای موی کار و بار

در معی خواهی بود و افترقت از شمار

عاطمان و محمد بهشت منت و کتاب

زنا که حکم حق تعالی دارد پست اند که آ

عدو عالم را با پیشل شجر و هم عتق

در میان حمله است و دایم طبع

اهل دین دوست دارند و اسیر ما را

از قتل نموان که زند او و شمار

قتل کردن سزای اراغیان تو چشم او

اقتل و لذتی اندیشان ایشان شد قرار

بهشت یک پیکر و صغی تو دانی ای جان

تو دانی و صف یک از یک کمی بود آن

چه اور نیست در او کما پیش از این

نیست انبیا کی میسرین حسن امیر جان

دروغاتی سبک نباشد که از مردون

، حصه نیست اورا کنفیس ای مدون

هست اورا قوتی بکس استخوان هم دایما

صبر باید آدمی مثل ادا جان

نیک باشد گر کنی ای آدمی تعلیق آن

هر چه کنی بکس بقصوری برادر اندران

هم ز کذب و هم ز نیت دور شو ای پادشاه

تا تو باشی این جهان دنیا هم در عجز

امر شرعی را ای که میسریت ترا

هر چه باشد از تنی سپند شود هم کن ابا

(۱) قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان الذکیر
ان یقرأ الفاتحه ان کما ازادہ شیء ویم وار دیت از
صلی اللہ علیہ وسلم حامل العریضین ثوابا کثیرا

چون گویند خواتین تلاوت استعاذه کن آغاز

چون سپند از شرطین با بعثت پی سباز

با موافق نخل استعاذه را سپار

هست این آیه آن شریف قاریان بپسند

عکبر کنی پاکی از دیت از برای پروردگار

از زبان گوید مرآت مرقم حب شام

ز بعضی از دیت استعاذه نام دارد

بگو که این چنین دانست صاحب خطا

استغفار را بدان اقوال هست او شمار

در این که اصول فقیرانست که در

انکار میزنند و نافع و مضره فتن

مرد و با چندی او را یاری خوانده چنین

هست و بسبب استغفار پیش بعضی را و این

نزدالت قرآن میسخت است بچون

— — — — —

در میان دوسه امری تو بسمل با جا

هست این مروی و لا اله الا الله

نیت خایه برشته خمر بسطه هم هیچ جا

هم بخوان تو وصل کنکه بفرزند و دینم و

هم بدانی هست جای سجده هم نزدستان
یوست درین صاحب که بجای این

روایت من در پیش آتشها صفا
قول ایشان که توانی این را در کفن و وفا

هر جا که باشد پی تفش سکت را تو می شمار
همچنان شاه عالی کرده اند این دنیا

اکتفا کردن به بل قارمین در چار با

هست و ارد این بن نوشتن و

سکته حار هست اینجا حافظا هم بشن

هم پس که زید و است پیش او اهل ادا

سینام من ترا این شکل هست و حاجا

تا شود این شکی مرا هر جا با

خبر سوره مشرعم بخوانی انفس

نور و نصیب آید پستان سوره چهار

کس سوره را پس از این خواندن بچکان

هر جا که غیب تو فهم کن تو ای جوان

ایست محبیب در بزرگ جمله قاراین

امدین دو سوره پیوسته هم بدان

آخر سوره توانی وقت کن تو با بسلا

هر سه دور هم وصل آید تیردانی در او

آخر سوره هر سه توقع کن از بسلا

بیمار و سگ در پیش روی پادشاه

کجاست این صنوع بیست و هفت و آن تو ای عزیز

آنچه که گوش کن ای قاریا اهل این شهر

است به نام این شهر

ممالک و احوال و اندام و پهل

به قبل و صراط و به سیرت قال

هم چنین زوایا و احوال و پهل

خفص او با یک روایت اندرین مکتب

همچنین موافق لام با اندرین نام

چنین خواندن غواهی غنیر اهل دین

یک روایت صا و را گوش مذابی معین

باقیان اصا بن شنو من ای شمشین

صادرا اشام زایا ای برادر کن تمام

بست این خطی نیستم و پیکام

در آه حساد است هم مقام ای غلام

حسار دل خطی آمد و کجا باشد ام

مصدرون خطی آمد با یقین تو هم شنون

از دین حساد ام با خطی کنون

مصدرون خطی خواهد ز ایشان هم پس

بست روایت را اینجا بدان تو هم پس

صادر ساکن در کلام و الی الله پس

از زمان اشکام که تو آه هم بستین

بجو صدق بیدار تو کوش کن بم بدترین

(۱۷۱) فاصدع اندر خبر آمد هم بگو تو این چنین

غم میم ببح را با صلاه افشانی توان

برکتی که سپایه پیش حرکت هر مکان

خلف دارد اندرین قافله از مانع هم ممان

پیش زره قطعی هم خود ورش بچکان

هیت ساکن پیش باشی که پاید هم ممان

فست در لیت استحقاق هم شنو تو این زمان

سر پای پیش ساکن هر گاه ای جان

چه سو خوانند او را مردمان هم بعد از آن

بعد از آن میم را با کسر نمانده بود عمرو

ایک کن پیش نام کپڑا ہے ایسی ہے

کپڑا فاضل و سدا شہزادہ خواندہ انجیل

جیدہ اکبر وقت زخمہ باد

علیہم القتال آمد ہم کو تمشیل

ہم انساب آری حفظ تو چمن

بہار

و انکاد عام کپڑا قاریان نو عمر و رست

لیکن ادغامی کہ در یک کرمی باید بابت

در مناسکم سلکیم واپس در دو کلمہ است

مچو تعلیم ما و در ہر کی مثلین است

کر نباش نہا بخبر مغائب یک دن

با منون باشد و هم بگوشتال آن (3)

بچو کنت است تکره و ایتج تم هم شار

کله را خه ای کردانی پیش اثباتن ساج

هست و رنجک کفر پیش او منظر کون

میشود مثلی و راد غلام از افسان

با غلام و غلامان حاکم حروف عازم

همه پیچیدگی آن نیکو و محرم است

لکیر ریاقم ای سینه را فوم من

بغلاف ادغام ایام میشود ای یارین

آل لوط غطر از اعلال هنره؛ است

منیت قوت از آنکه کس کید از آن شود کمتر است

هر کجا و او بی که سب زانرا مضمر آمده است

همچنانکه همین او غام هم اظهار است

یا ریاتی تویم : او نام باید کرد آن
که چو سرتی نیست ظاهر و بیان این

الابدرا اندر پیش اظهار کن او غام نیست

چون سبک پرت بار اصلی نیست میثاقیت

میکنند با صریح پای الار را

سکونا هم صلا عارضه این توین

رب او غام است و الحرفین المقارین شیء کلمه

الحین در یک کلمه دو حرف قریباً الحرفین

به صبر قیافه در کاف و غم کرده اند

لیک کردن حرکت است و اقل فاف

میهم چینی سینه موجود است و بعد کاف

(۱۶)

چون که حکم یک و شیا و حکم

چنان اظهار زرق افتاد شد بهم

لیک طلقن ااد غام کردن است است

زبان برنیت است و غلام هم پسین تر است

دور دو کلمه زین ده و شتر حرف ال ا ا ا ا

بر بصری هم در آن ااد غام باید لاسم

نیز و در ناوون با در او در شهم

اگر خایب یا شون یا مشد و شد و آن

سپه هم مخوفم بود مانع است اینها بدان

لیک درخرج عن البسار کنت اذ غام حا

قاف در کاف هم بر علس نشیند اندر اوا
چون بخت کن لک مقولیک و قبل شان

پاکن بیت اظهار بایه کردن اینجا بچکان

بحم مدغم میشود در شین اخرج شطه

در ذی المعارج پیش تعرج مایه

عوش پسلا بعضی ما هم نفوس تربت

مدغم در این شینا خود محبت کرد دست

دال در ده حوت مدغم گشت چون ذابوا

بسیار شینا در غام و زان مدغم و شینا

دال که مدغم شینا قبل آن پاکن

میم عبدالجبار کبیر و پالان جوان

هم باخت او ایغوب را بمن مدغم بدان

ادغام مانع در امانیت اینجا بی نیز

زانکه اصلی نیست چون ابرار چون اری

هست از ادغام اشخاصی و روم جز با

عجیب باز با و میم و میم اندر میم و با

که بود در پیش مدغم و کف ساکن هم صحیح

باشد ادغامش عسر و لیکن انخفایش فصیح

پیمان در غن و ام بعد ظله علم ما

هرگاه این پس شکل بود ادغام

بیان کن

ما سنجدہیں آج مہر آؤد فہم سے تو ای جو ان

بعد ساکن پڑھا عرب زبان کثیر

وہم بعد از تحک با صدنا، صمیمیہ

از سر و زلفی صفا هم شستنی

پی صد غمبہ ایشان آورد اینخا برء ن

بهر و و ، بعد از آن آری سکون

شد یوده نیستی نصیب تو، و نه توله هم کنون

الفہرہ
آن سپہ با اچکان بخوان

میتھ: ایسا و فوراً نصف آمدن

بابکس قاف بحر زوہبت مقرا

از کجاست که بخت با تو پیشتر

همیشه افتاد و بدان ای دورین

را غفلت و درایت طبعین

باز بیا که بگویم خجسته با و

هم بای قهری بای و

لیکن از هر

باز بگویم به پیرین جان و کلام

همه از پس از تو

چون پاک بنده از چرخ و دال و لام و

باز و

چون الف و او یا یا هر چه بعد از

مهر را کرد و طایقی مدد از عیب نداشت

باز و طایقی هست مدد بر منفصل از اول

قصر خین یا اسپانی ادا تو بوالی

در منزل بخت خوانده با و عشق و غیره

از خانه و در راه الف کرد و هم درایت اندازان

نزد را کو چای الفی بنوع چمد و فدا و را (درا)

هم پس بر منفصل عزم نیر و و را

بعد از ثابست کرد بود ای پار غار

هم پس بر عزم و رش اید چه انجام بکار

مال توسط قصر و هم کرد قوم جنبید

همچو اسن هو لاله الهه او تو اسب

رَبِّهِ صَبَّاحُ الْكَرَامِ - قُرْآنِ خُودِ مَسْمُومِ

سَبَّحِ اِسْمِ اِنِیْ نَدِ قَصْرِ جَائِزِ بِدَوَّارِ

بِمِ ازو شَدِ اَسِتِ مِ دِوِیِ یَا خُذِ بَرِ قِوَارِ

عَادَانَ الْاَوَّلِیْ سِنِیْ کِوَالَا لَیْ اَبْجَا دَامِ

اَز اَبِیْنِ غَلْبِیْنِ حُورِیْ مَعْتَرِ اَسْتِوَارِ

شَیْخِ اَظْهَمِ شَا طَلَبِیْ حُجُونِ کِوَالَا لَیْ اَبْجَا دَامِ

مَبْدُودِ کِوَالَا لَیْ اَبْجَا دَامِ مَدِ کُودِ اَنَدِ

دِیْکِوْنِ وَفَقْتِ دَانِ مَعْدُودِ مَدِ کُودِ اَنَدِ

طَوْلِ وَتَوْطِطِ اَز دِوِیِ مَدِ کُودِ اَنَدِ

بِهَفْصِ مَعْدُودِ مَدِ کُودِ اَنَدِ

مَدِ کُودِ اَنَدِ مَدِ کُودِ اَنَدِ

کر شود و پوست با آن هم دلدان هم بداندین

با مدعو شدن اندین اولادان توایی جوان

شیخ بطریب هم نکست نمایان (۱۶)

شاه حسب و شکوت بدر چمن نیلوان

کشت مرز معنی اندین تشکیکدان

جلوراند فواح استینه مد طول است

لیک اند عین دو حیات طولش افضل است

هست انداء طم قهر خوان ساکن کمیت

دلف خجوت مد چون نیست قهر پیکلی است

در بیان فتح و فخر زواید با ای ساکن است

را دایم دوو به غیر از قوت است

قصه و نیر چیم و پنی نمره نیر چیم چیم

خلف و سوات قصه و نیر چیم و سوات و ان

بیب و نیر چیم و نیر چیم و نیر چیم

ارپا شیمیل اندر کلم نیری المیزین

چیم را نیر چیم اینت کره حابو و شقو حیتین

الاهال آمد نیر قول مصراین

بعد از این شیمیل آرند هم شقو تو اندر

شد محقق اعجمی و سجده محبت را بدان

هم را بارک نمره و اول نیک و ان

نهن اندر افشا تر هم کجا مکان را

با و هم نیر چیم و نیر چیم و نیر چیم

دوم شامی شیرینیا
و اول تکریم نموده عینیه و حب شود

کوفه و اول او بنوعی است
(۱۶) و ان یوتی احدی ان

آمنتم و نسل طریقت در اوقات دان
نمونه است شد بدل ز جلق این

نمونه است را محقق خواند و هر چه

اندر طریقتی ایضا طریقتی را از راه

در این حرف نموده خاندان با یقین

در دنیا که بر تو چه بگویم ای امین

نمونه است را با و او و او

در تبارک و اعز و برادر پناش خدایت

که بخواهید این همه استقامت و لایم

همه وصل اید این کن از برادر کرام

که در چه راه است لیکن قصر باقیست

چست بر پیش جلا اندیش الان ای خیر

مینت داند این همه تن اینجامان

هم در انتم بهر جانی که آید هم چستان

حرب جمع تر تین به نفع می آید بدان

چو اندر تم بهینا و ازل بچان

پیش ز فتنه و کمره نیند و است

لیکن در مکتب که خط مشا راست

لیکن اغیرت موضع بیت در شریف

انکه بین در اعرف و اورد در کاف

ان در شریف الیکن انکه در فوف صاف

انکه در حجب در و با حلف تمیل است باز

ایه با حلف در پیش لام این سر

سکین شیل در ابدال اینخوان

در پیش از امره مضموم خوانده ما و لام

با حلق آمد ولی پی حلف از و لام

لام در عمران خوانده سپنجو عیش با حبه

در وانی سینه خوانده پیچ و قانون نامو

در پیش من کلش

خزمت اول از دونه در دونه

هم چنان بود لا، ان ما بولیک او لب

و تا مانند او دانست در مفتوحین

عین از ادای پیش آن دوراوی بین

دور و دورا لا میبند و دغنه
فرز اول از نسل نیشان گردانند

هم و دارند و هم دریم تسلی نیش

همچنین کنند ابدال ای یار عزیز

همیت اندر دولا، ان و لغار آن چیم

پیش مدح او دانش اختلاس کسر

پیش نمرات مغیر حرف و جا که هیت

فهر

قصہ چار لیکسن انجا مذکور ہیں

زمرہ مختلف نسل دومی از

(۱۹)

نسل چار ایامہ تھی

چہ واویا نخواستی اندر اینا بالیقین

باضم مزہ ہم کبیر پیش فتح نو بہین

نشا، امینا و السماء، اواینا مانند این

دھر ہیکند ازل این را ای امین

از پچا اندریش تھیل کالہ "میر است

پس در آن کالہ ہم ابدال محض و اوچ

جلہ را در پچا، مزہ بال محض آورد

در بیان مزہ آرتھیل پد امیشو

بہارِ لفظ
مزد فخر انصاف ساکن کنت ابدال و پرش

این جمیع عین پر و ار خواند و پی غل و غش
میں از و مثل موحل کر یہاں بد ہر کجا

جایِ مزد و او خوش ندرست اور اہر

جدہ مزد است ساکن کنت ابدال

وہی توان عین پر از چند مجزومات

پہ پتو با آن نشا کو حافظا از کرد کار

وہی شام بعد تو در کلام میثما

یہی و نشا انیب انیر آر

نشد کی بھی من نام چپ

باد و ارجی نین را یہ بیت انہم کی

هم پست را وین مجزوم باشد پیش

لفظ تو دمی نیست و تو نیست همراهِ پست

(25)

پیدا در ابدال ریا شبیهی شبیه است

که این شبیه موصوفه اولی است هم در دو جا

وین مواضع جمله پست است از اهل

محمود قیامین زاهدان و صحبت اهل شال

غیر و این در سی هم بوی احتمال

جمله کلمات ماضی آمده سی و چهار

شد و بت این همه نوشته آری در شمار

هذه باز یکم با سکان آرد و او هر دورا

ابن غلبون به سواد ابدال کرده است پیا

پندرنیپ با او یار شد

لیک وزوب تنه صاحب این کا
در لولو برفت که پندرنیپ حال کرد

لیکم : بزه آورد اما ادا نکرد
چشم میخواند و الیسی را هم پا

سیکندریا پادشاه در وقت او

جایگاه اندال مرده خشرین

کریو سپاکن جو در امثال او موانعتین

هر هره که بعد از سپاکن پالم بود

میکنند دست و پیک از آن یا قبلش

را در وقت خات سکت نیز از قول صا

پست اندیشی و شائبه اندیشی

پیشتر بعضی پست و ملامت و تیریات پست و تیریات

(21)

نافع اندر سوره یوسف پس مثل آر و الان

عابدان الا و لی که هر نون هم ای بکان نام

است خطا و کلمات را غیر شایسته و کلام

نقل و ادغام است اندر هم در حال وصل

است که اگر درین بود بهتر باصل

و اورا نمیزنند و در حال به اوصل

هم بهمه وصل باشد در همه وقت ابتدا

و اما از شایع با نقل شد اینها عیان

با یکون باشد کتابه اصح از چه و ان

نویسند و ثبت نموده و هشتم علی المنزله

چون در دسترس هر مطلق این نظام

اندرین تسهیل و تنهایی زود است با تمام

ممکن تبدیل نموده را به احتمال

که بعد از کتایا کرن باشند این پی قبول

بعد سپا کرن نموده را انداز و حرکت بیان

در وسط بعد از الفبائی تسهیلش بخوان

در طرف ابدال نموده بعد الفبائی نیز خوان

قصر جایز زود او با آمد آمد این زمان

ابدال کرده و او یار میسر مدغم بعد از آن

که بود این صبر و دیر هم شش و بی باطن

مزه مستوح اعم بعد فم کسرا

هم پیا و و خوانی بهر فضا یی خوان

هست موی نینه اوم پن پن در میان (سوی)

کروید با طوف غمزه لام خواند بهش نشان

منظومه و مغم بود یا و را بنی کسیر

سینه پریم خط و هم شیل باشد در را

سمه اگر و او ای است ابدالش بدان

وینا غم در صحت نجف غمزه خوان

بعد کسیر فم باشد زوا خفش هست پیا

سیکند ابدال پس آن بوا و اندرا و

هم در این پیش او کالو و کالیا نیز هست

کتاب مژده نغم و کبریا نیست

مژده کا ند و سپاه عبادت حرف غایب است

بند انجمنه را تحقیق هم تحقیف هست

بمحو طوایر و چون واد و چلام و همچو

پون الف لام تعریف چون کاف و سین و فاف

روم هم اشقام اندر جمله تحفیفات هست

ایکه در مبدل محض مد ممنوع آمده است

واو یا و ا صلی ساکن که پیش از مژده

میش بعضی به ال و انعام شام و حمزه است

مژده عیب ساکن از بعد محرک با الف

و طرف باشد در ان و لام و نایل هست

خلف زینا و مظهره سلام اندوز حصار

ذکر آن که نیست

تا شود در سینه و در دهان و در چشم و در

نمی شود مظهره در قل و در زن و در

کاف مظهره سکینه در او و چو در هم بین

هم به چو در هم در رطابان تواریخ العتین

هست را می کند اظهار و خواند هشام

نیک و در حجت خلافت از این ذکر ان و السلام

ذکر لام هین و بیل

هل و بل مدغم شود در او و ظاهر

و قضا و این جمله صیت و زور را

فا بین او تا قیاف و بل فی النساء

با خلاف ساخته او غلام اندر بل ترمی

مردودا طنب اندر ضا و نون

(24)

هم کند اظهار اندر عدد و هجرت

بیب تقاضا و نون مردود و قد ال نیست غلام نقل و نون

پی خلاف او غلام کردن و ال و نون

هم بدان تو و ال و نون و ط و نون

و نون بل و لام رانی ای نیز

اول مثلین ساکن کر بود ای یار ما

سیکنی او غلام اندر صرف و ویم و

بیب و نون و نون و نون و نون

بس را اظهار کردن پس و نون و نون

بعد از نون ایشان جمیع کربان ادا

درش را و دو حبه ان بنیہ انجا انی غلام

باقیان را و نخبان او غلام کحل در کلام

لا یفعل انہ یک مسکین او غلام

فان نخب و جم او غلام ساینه و را بعین

و بنیدت و غدت هم او غلام کوا از شیر و

مدر او رستم از لا بنیت از ابن العسلا

طاکه پیش تنقیر نخلت او غلام

با پیاکن را با او غلام ساز و قاف را

پیش منظره صد و بیست و پنج

همه ایشان می برد را و ثواب شیراز

شاید

در پشت دراجه پس با عود ایی یادگار

(25) بیت جامع باشد ای عزیز را بدو

بیت مخزن طعم را قطعا کرد

والی و عین اندر اختم و تخت هم پیمان

خدا کاف و چیم را اظهار در کتب مدائن

هم در انجا خلف باشد پیش او تمام و با

بیت از اخبار طبعیت لام و چیم و وال را

لک قافله را خلافت در عقبش نشان

اظهار لیکن خلف باشد وال را

ایضا فی حکام کائنات پیا کتبه و التوفیق

میشه و توفیق هم چینه نوان در لام

آوردند هفت جمله اندرین هم مقبلا

کل را او غام غم پیش نمون کن سازد

در دوا عین غدا می جوین

هفت در دوا یا اظهار اندر یک کلم

همچو قیون در دوا هفت غم غم

در دوا مظهر بخواند پیشتر چنان

در شایسته ریزد و در کل فارسی هم چنان

پیش از ما میم آید هم بدان بقلب خاص

در بواقی هست خاندان اهل عام و خاص

باب انفتح والاماله پیش از تقطیر

زودات الیایا که کن بواجی نور

کشف ایتم از شیشه مخدیان

همی داشته بی هو می همی هم مثل آن

الها تاثیرت باشد نیند آمد بخندان

آنچه در فعلی و فعلی آید و فعلی هم

و آنچه آید بر فعلی و فعلی آید هم

در عیسی انی متی و آنچه در سوم است پیا

بخرد نی حتی علی و هم ایلا و ما زیکی

در طلافی هم درید بعد و او ایلا

غیر بعد الو او را کرد است اما را همین

در ویای با نیند مر ضات آمد هر کجا

محمیات آن هم خطایا جمله این است پشرا

حمد و اینے با صانی او را و مسدود

بیت اندر کعبه ایستاده و ایلی سینه

کمر تو صانی نمایان است این دو کاف

آنان نخل نم بریم شمشیر پی خطا

از رطوبت با ما و جبهه و جبهه

و با قوی صحنه و الصحنی از او

تا عالم میکند و پاک هم شقایق

در ده ایستاده از و مشکوتم مجیدی را

نیز در پنج طاشمش و اللیل اقرا و الصحنی

فوق لوح اعلی قیام نازات هم تحت

سجده در میان اعمی هم بخواند و در و جا

خوار و بصری خواند هم با ایشان گفت

همی از مسجد سینه‌ری می‌برادر نوکجا

از مسجد اهی وقت خوانی هم از ایشان مراد

وزن از شین خطی از بهمان یاد

خوار و درون موی هم به چشم نهی و تا

(27) در میان ظل آمد هست لفظ وان ترسی

شیخ ما آورد اچا عا فطابش نوز ف

الف بعد از ابو و چن به ناز از شهر

لیک در مجرای ایشان هم که تو عین

هم کلام از پیش اناه از ام و بین

چشم دار و بین بین اندر فوات العین

و حکم هم فدای البیاض و عیان

در زویر لای تقطیل است و در فسخ ان

و را و اجزائی است صغیر پیش
و عیب ازین مجتبیٰ بخواند که تا بعد

یا و ملتوی است به هم بعد اسفندی
هم از و شد لفظ انی بین بین آر می کب

فصل ماضی از ثلای را اماله کرد

بیر اغت غاب فواطاب ضانت حاق جا

شا ز اغو از او لیکن میم اندر جا و شا

زاد هم الا تکتب اردو خرا دل زاد و را

بعد لابل ان را و دور متطفف هم بگیر

اندرین محبہ بخواند چون که میست و پیوسته

الفاد در پیش که بر آفت چون است ماز

روز و شب اقامه چمن الصبار و ار

حد کفارین تو مع حرکت خوش کون

کر بر پیم یابند کافین هم که پست

(28) هست در حماله پیش

خلاف از آمد جابرین زما

در هر دو خلف آمد جزین شاتیل دان

حزبه در قمار با او هم بوارا آرد چنان

چون وفا قتل آرد را مکررا بحب

چون چنان بپردازند محض خوانند را و

بسم الله الرحمن الرحيم

نشرع ولبا رسی مع بارکم

اذن بالجنین مپسند

داروایت یکا پی خواند دور

مآیه شاربیه در عتبه ابرین

درد و انیک وضعافاضا هم باخلت

بهیم اگر امم جواب عمران هم

هم حله مینه هم اگر امین باخلت

جرمن الطراب و اسکان مانع اصناع نیست

وقت پیش از حرف ساکن با اصول تیرت

در شارب لام ثانی امین هم عابدین

بدور کا فتنہ ناز پس وہ غفلت فون

غفلت نادر ذوالریدان چو ذکر الہی

بیشل مغتر پے نون باہر ثابت

توین اندر باقیم ہے وہ فغان مستی

مستی و مولیٰ ہے دیوار فوج جوان و شتی

عزاً و شراً اندر ہے ایف شد انجام شتی (29)

بہر مذہب الکیاں مالہ مالہ اقامت فی الوقت

پیش ثابت و فاشد مالہ زور ا

غیر منقاد عاصر سیر اندم

بعد از روپاکن اسر سیر بیک پیران

مانع اچکان منیت اندرین مم ای جوان

نجان هر که در این دنیا میماند

بیت شصت پیش قاری بعد صبح

ز بعضی نه الف و از بعضی گمان

بیت هفتاد و یک پیش بعضی بر خمر

بیت هشتاد و دو پیش ساکن

و اگر که لب را ز کبریا یاد کن
کرد قیق کرچه در این ساکن نیست

پس این باشد موعظه غایب

و در این ذوالعجمی تفهیم و تکمیل

با خلافت است تراحمین ذکر بدان

همچون حیران آمد با خلایق این جهان

را عقیق زو اکثر هم بخوان تو در شهر

یہ از نہادیم بہت اختلاط و کثرت

را پاک کن بعد پر از حیات و ترقیق و ان

جد را کہ حرف اعتلا بہت تفہیم خوان

مطالعہ سطر بہت این مستعد

با حلق کل و ست ہر میان تو قاریا

میشں ام کہ عارض با مفضل کر و (30)

کل فارسی اندرین تفہیم پر شک آورد

کر پای را پاک کن بیش کسر نہ

جد را تفہیم و ہم رستق کہ بعضا

وصلہ و مکہ در رستق و منظم و قف شان

ہم در ترقیق است و قف جد اندر یہ ان

کریم از کس بود بااربابا کرمی

یک بشه کرم اشیلن سینه چن حال صال

شیر این را که اینجایا و کرم این

باب الامت حله اسل و احسنه بالتفحیم و ان

از برای هم تعلیقا است اندر فتم لام

بعد طار صا و وظایف اچکان اعی غلام

چون سوره مطلع ظل و صفت الا خلف طال

و یکچون وقت نیز الا تفهم بر کمال

حکم فواست الیاء امه ای برادر مخمیان

در زمین آلاء خوان تو حله را بر کمال

بعد کس امه از نه ترفیق دان

نخ هم بهم نیند تو تعلیم ده

بوقت علی اور خراج

برجوت وقت با اچان کشتند اهل او!

دوم اشام شپ اینجا پس سرین و نه

لیک کثره نرسه از ریا بهت کده اند

نینه دروم راصوت غنی اور ره اند

(31)

بهت حد اشام اپه صوت اطلاق لبان

روم راور ضم رفیع و تبر و کبر فعل وان

لیک اند رفیع ضم اشام تنه آمده است

روم پیش خوان اندر نه حالات بهت

لیک درما رهنوت بهیم جمع بهمان

بیت عارضی هم خوشبخت از زمان

پیش، مضمون او است و اما خدا

پیش بعضی شام روم اینجا نباشد بگوید

بیت الوقتی که در روم خط

حضرت را وقت بارچم خط آتیک دان

لک پیش کاف کی باخلاق آمد غیان

هر کجا مار و نمک و کتبت شد بیت

وقت با لکن در اینجا بهر حال و حال

کسد آلات و ذوات بهیوضات

ه. نخواهد همیچو او بیات اولات

وقت کاف و وال اندر پاتیه نباشد بها

و کای

ن وقت باو نیت و وقت با پیا
ماکت اندیشا و کف و زمان و سال

رفت اندر او را در او تمام و مال
زروت و بود و رفت و ریا انبیا

را و با الف باشد باقی را بها

بدان چو الف بوده اند و رسوم اصل

(32)

لیک ناراهن نمه مید و در حال و وصل

و یکانه و یکان را وقت بر آید و

یقین بر نون و الا می کند کاف

را بر الف آیا وقت با فی را با

و در فو و النمل بر و الی انهم را پیا

وَقَدْ شَدَّ بِشَرِّ نَبَائِي نَحْ

فائز این قسمه در سپاسی

هم از نوامید به علم و راه و ا...

کروڑ چھ مابقی قاتل مارن بمبھ

سید ذریعہ احمد

صمدیان نویا
ضمافیه خلیف است

میش قوالیہ صدیک کم بفتح ہمزائے

فتح یاران پیا را باشد ایچند جا

ایں تفسیر التبعیٰ ہر مسئلہ کا بیان ہے

”رحمینی در ۱۹۰۱ آمد نیپرش کل مان

اور غنی بافتح بارہ طارا و دو مکان

با دعوی غا و کرانی بجان

با فتح ایندراست خواند مکن بدان

یبدنی هم با سیل الت است فتح یا

شده مواجی ز با و در کلام شت عا

الی موسی اولان هم دلی دان اندین

نیرلی دوتی صل یسر صغی هبدان

(33)

سینرا از هم ز برنی عارجا با فتح دان

دور لکنی و تختی ان ار یکم پیش شان

فطرنی در هو است و بهر نی با نجان

و بهر کون تصور این کفتم اچی ان

حری در قند انی بجز نون هم نامرون

نیز هم مشرتن فتح باد و کنون

شده از مطلق از پناه ایم هم مایلی

هم با بنیان هست موافق نام اینها پنهان

با این با فو و کاف و مایلی هم مکان

از نفع غیر این را و موسی تو هم بخوان

تحت نعل هست نغذی حافظ ارمی بجای

چست این می نه می هم پیش نیر حاکم

با طلاق اندین هم دال خواند پی سکر

با طریقی قایم تو هم برو می سالکی

چند او و دانه مکر آمد پیش

منقوح میدارند الا تحسید

اندازد در می با و می بخوار از ناله او پست

هم نمانی لغتی با قیاس و شد بار و پست

افوتی از مهر آمد هم می با فتح یا

اندین آواز آمد و هم بخوان متشعرا

فتح رسلی و مجادل آمده است پی قضا

(ملاحظه) گفتند و آوردند شکایت این را هم بجا

اجری و اتمی و در آن چکان یا

وال صبح آوردند این را بحسب

چم پسان آمد و عانی مع ابائی برقا

لصدقنی آمد از سر اختری تنی هم پی قضا

تدوینی هم اندر نیخارنی در ادا

نیز سوره هود است و در خوشی کون پیدا

انظر نیز باویتی هم شد بیکن جاز

و در باب هم از نافع مفسر یا

و در باب اولی در کل اند هم ب

چاره بالام تعریف بکوشش نمره

با انظار المین ساکن بر دین و

ما عباد و جی پنج دان ایاتی و عندی با ابرو

آتی مریم منی در اینجا کوم لب و

قل الصب و بی شاد و اند و اندام

با بیکون ایاتی خوانده این عامر هم

ببینی در اعراف هم بپلی آید بی پ

اگر کسی را بداند تو حافظی است

بخت جا بانه و صلی الله علیه و آله

و ان الی اخیر هم لیتنی در پیش

از هر که تو را بگریختی خواند قومی در پیش

سینه بعدی از تو هم سوار این مردا

سوی جا بانه عین منزه فتح و نیاز خا

را خط است و جوی منم فتح یا

پستی و رفیع آمد ز دست نام خوان

و عین رفیع از عین نام هم ایشان العزاد

اشم شرکائی و وراثتی دانی خوانده فتح یا

و با دین را از عین و هم بخت باشد در صا

در عاقبت این ارضی صراطی گشت

اندر هم نعل طایف عالم و نون دریا

در دو جا ما کان یی نجبه آمد بهج
در شامه معی ارغین با احسین

در تو منوالی یونسوا پی چو

از عین شیشه و اگر دو فتح آن پیش

چشم بین میا نفع آورد است

لیک درین بی غیره فتح گشت

بسیار از هم نه است الزواید

و مصاحف نیرایت زواید برده اند

بود خمره بکران هم این حسنین آورده

وقت وصل اثبات یا ات زواید پیش مال

یک خط آمد بنفرد لام اندر هر دو

و نیز هم رفت وصل اولی اللز

هم بوقت وصل هم پیش وقت و دوا

الذاعی سیری با جوی هم سنا و یایا

یوتی پیدین با جویست تعلنی پ (حالی)

تبعنی آمد نطه خدتنی اسپری

هم با و کف نهنی با علی اردو بجا

در هو داتی هم پس آرد ایشان ادا

تزد باقی هم بخوان تو حافظا با حرفت یا

هم عمر و بزی و هم در دعائی نمند

وایچونی اهل کلمه آن ترن از حق با

ایکلمه آرد و دست و نسی بحسب

کیک چم و ما و ما و ازند بیع الداع را

منیم بر ابو و الضحی بالواد بی خواندیم و

لیکن اندر وقت قتل و چه شد کمان

درمان اگر شب است پیش الف و

خوف و عشا شد شمس و شمس

نیل اندر فتح آتانی ز عین و الف و

چم را در وقت خوف و عین الف و

کمالوایی نشید و باد می نر و بیت

صد می در کف بر حال و الف و الف و

آمین و آل عمران سینه ایشان بیدان

کتاب و نوح اعراف از هم رختان

شده ممتد و تون پوینت تباران در هویدا

کتاب و نوح اعراف از هم رختان

هم از و خافونی اش که تون می قد میا

(31) بی باله یعنی با و کن گویم و لا و خشتون را

ز پوینتیش و و ال اشتعالی سپا

و تلافی و تلافی و تلافی

و عود الداعی و مانی هست پیش

لیک خواند با خلاف آن هر دو در وصل

پیه و عید ی شش نری هم نری ی احیان

نیمت ندون کندون چاکر سپهری هم نوبان

تروین ترمون قاعست لکان این حبه الیزور سران
و اینون در غرقت از پیش ما شمعمان

بشهر عبادی هم قفس اسکان

در رخ خوانده این میان تو طرا اهل ادا

از هر درون متباد لینی بر پشم خطا

با خلفت در حال از این نگران خود روا

زرتقی در سوره یوسف از را با خلفت خوان

میدین را در قصص از جمله با اثبات دان

قوا عد مجموع قراشد تمام ای بار غار

چو در هم در رای و دستکام باز دهنار

بسیار خوش طبع

از پس مایه خون با هم و مد و کینه دال

کینه خون غریبه با غم و تشنه دال

قیل غصین می با شام بنده

چیل سیتی می یادش

امدی سیت و سیه هم با شیان

بش خورتن لوا پشت که کفتم اندرین ای می شو

(38)

هو اندر با پاک خواند با او جا و

ما بی می ایچمین است بعد و می لام و فا

ثم هو است نه ساکن کرد ایخار و

ایزین باضم و کسر قیان آرند بجا

یل هو انیک دان که انرجیع مهم و

بکین تکیں خوانده اندین مهمت و

مخت وازل نذر بیت وکلان

رفع ازم کپرتا و زال نصب و رفع وان

وایع است بل بخوانی هر ق مانت و

در و عذا قصر از ح باد و دیگر بیت عیان

بازکم یا ازم کم شین و ساکن بخوان

یا مسم تا مسم انده است و بخوان

نصر کم شعر کم بچین اورا بدان

پیش و در می است اخواند را اینها بجان

حادثا یغفون و کپره فادر دور !

بیر است و تار هت و هر دو تانی بیتا

پن مایرن صایکو که سپید هر کجا
جلد این رازک غیره خواند است و غیره
هم بودت نشین و النبوة و راداد
را با حروف غیره ترک تنبیه است بجا
اندر حاشیه قانون باشد دور و دور
(59) هر کوهنوا پاکان است و هم بدان پیش نما
باقیان باضم خوانند و غیره و غیره
حضر اور و صل و ق و آم ای حیوان
یا غیب نما تعلیم است پیش مکی بکان
در دو مع پیش الف و وال و صا و آمد و چنان
خطباء با جمع خواند و نوز و نافع ای حیوان

نقد و باضم نهادن مال بیاد

ز دهنه آبکای بی چسب را مشق خوان

ضم حاد بنم مین باقیان اهل بیان
تظار دهن باقیل ظاهر کوفی را پیار

اندک سریم ز نشان کم گشتی نواستبار
بیت واپسش خمره در اسپاری مقصیا

هر دج پکری و ویکاری باصفا
نقد و باضم نهادن و مدایت فادر

این قواست بم برپیده الف نون
قدس اندر وال ساکن پیش کنی هر کی

کاف بکر هم ساکن نیندازد او بجا

ہر کی تونہ باضمیمہ چپ ہوا اور
ہر کسٹم ایو کسٹری تا باشد صفا
نزل و نزل منزل چن پاید ہر کس

غیر مجبخت است ازل و حال و ہم کجا

اند سحان با تحفیت پیش نازین
م اند انعام کی ابدان تو چن پس
مشرکہ را ہم کسٹ نزد شین و حق دان

اند لہان بشو را نزل خست چنان

اند بریل فتح چم و را و اورا
مہر ایشان نیت خوان تو ہمزہ مکسور را
ہست جاز شو ہم ان تو حبت یا

چشم سراج خواند شیخ کنی عالمجا

بی نمره بی دست میکائیل پسر

مہ ایشان منہ مدنی آورد باطنیا

ولیک صفت ہم کو دوست بر

بیاطین را بار مع خواندن هست طریای امین

از برای ویران پاکس خوان ای دورین

شیخ باضم کسر کاف خوانده البصیر

از الف و از وال وانی منہا مانند این

سکن بقدر عافظا تو در کلام بعد ازین

پیش فالصفت کرده و اورا شامی جان

هم از و آمد کیون باصنبه خوان پیکان

اول از عمران آمد فریم هم بعد از آن

سینه در هم خوانده هم بدایلی ایچمان

در نخل باسین هم کپساحی ایراوشده هم

تنگ با هم، لام هم زه با بخوان

پا زده و رسته آمدنیروان تو ابر بام

همه این کلمات را پیشک خوانی بنشام

(۱۸)

در سنا آخرین هست فهم کن تو این بام

هم چپس بویت مردی اخترف نام

اندر آن تو به بدان تو دوایه نیکنام

تو به نیکنام هم بگو ای دو بچام

در نخل و فریم پنج جا هست کوشش کن بروای غلام

شماره ۱۰۰۰ شماره ۱۰۰۰

والله اعلم

والله اعلم

این نوکرا از او و حبیب

و الله اعلم

اندر انا و ارنی کپرا ساکن

و الله اعلم

و الله اعلم

و الله اعلم

و الله اعلم

و الله اعلم

امامان و خطباء عین کاف را و را

رؤف را چه در خوان نوش

معمولان را کفین هم نیست در دست

قطع لام در مویها پناز شامی هم کجا

عین و عقلون این قطع را بیا

هم بشتید آورد فرو بخواند ریخ را

توبه کف ز ایشان هم باز می نفیقا

در شریعت نیز خوانند هم چنین است بودا

اعراف نعل و مژگانیه و ال تحت با

تم ز غا، جبر و شوری و ابراهیم خا

وال در فرقان پیش علم خطاب کوثر

از خون ارمغان تو ای برادر صم

در خطه شصتم از بین کاف و در

سپین بافتی از اسم پارسی نو بجا

از دو سپین در اول با صم خوان تو در ۱۹

طبعیت شصت غیر خون هم فاد حاکم

هم سپاری توان و تار کیم را نخواهد

چون او نقص اقل او عوسر آمد خطا

قد استرا بخوار انظر قالت اخرج

ان اجد الله هم من است چون باید هر کجا

در شصت اقل با کیم از ان پیش

و منون هم جزو است خست خطا

مین و فایا بجنب خوانده را می پس البیضا

خوانده در ده

لکن بکشت ریح

من موصی اشیاء خوانده صا و (34)

نماز است نمون پیش لام و نون

طعام رفع حفص اند رسم زایشان مرد ادا

با اذاعت پیش دنیا غیر نمون نسبت

طعام این بر آرد هم چنین است میسم

بدعم مسکین آرد لفظ جمع هم و ا

لفظ قرآن نزد مکی شد بنقل جا بجا

در فیل و آبیال کانی میجو او او ا و ا و ا

فتح کاف تکلمو تمندید میسم است با و ا

بر کمر خواند اورا پیش او شده پشنا

بامیت از نام خوان تکیه کلا و صفا

مهم چست در خواند هم پیش تو کروفا

در پوت و الپوت ضم عین از چم و

غیر انیا نسیه خوانده هم بدان باکیا

تفاکلو هم با و دیگر هست خوانده اوفا

باقیا از مادر می ای برادر چا

فست ازین رفعت فوق هم

از دال و جا او زند این ابدان تو بالیقین

در پیغم آورد با فتح پسین

از برای بامیت از اندین هم کسرین

ترجیع از نون و پیا باضم فتح و تسهیل

هر نافع راویان با رفع خوانند و تسهیل

اُم کثیر از نون آمد هم بان پست ثناء (۴۴)

عنایت ایشان آمد این پست اینجا و با

بو عمر و بصیرت خوانند عمو را با رفع

در احسنیت آورد تسهیل بزیر با خا و ف

بالساکن ضم نا آورند بطین را

هم کفایت از پیا بیت نیز و کا و

در بخافا ضم رن است تضار ضم ا و ا و

ایتم با تحریک و پیش کی در و و جا

فتح و ال افتد در صغین هم و صوب

منه و از برای پاسبان

در وقت رفع آتش

نم ایشان است بعد از غیر

از اعواف آمد هبطه هم نزدشان

از قاصد در وقت با خلاق شد عیان

باقیان با سر خوانند ^{بدان} در دورا تو هم

از جمله پیام آمد در کتابت صادقان

در فیاض جدید از کما شین ^{رفع} فنا

نقل کبریا و ذوال عین اندر هر کجا

به مضامین نیکو تو ^{را} هم کسیرین

در عیش و منین هم بدان ای دور بین

دفع خواهند دفع هم بدانی و در وجه

کپه پست اندرین هم نیندانی غیر

(۵۵)

غوث باضم دان توای را در پیش

از برای بیان تو فتح خوان چو اقبال

بچ و خلد هم شفاعت ضم اندران

هست دومی این است از آن که گویند

لا حول الا بالله و این طو را در ای جوان

نیز بهج جلال تحت رعد هم چپان

دانا باضم هم بفتح الله را

کپه اید خلف آمد نیندانی پیش

دانی را شتر را عین را آری بر

نقطه نشانی درون دایره علامت بجا

پس قل علم بحرمی هم خواننده را وفا

هم برقع اندرین با قطع کوهی غیرا

مهرن شد با کسر سببش خمره پاقصنا

زود ما فی ضم کوئی اعی سرور را

در سپهر جانان ضم خوان هوشیار

ضم اکل از دایره و اکیا از یاد

برو به با سونون از کاف و نون با فتح را

غیر ایشان ابدان تو ضم خواندین هر دو

در دایره می کشند تندی تمام پیرا

شده از و اول تمیم به خوان سوجا

جوانان دانشمندی حافظا تو جابجی

ما تو فی ایمان عجمی سیر را در پناه

انعام اندر فقر حق هم تقصیر و پناه

در نطق و لسان هم منزل چار بها

و این اندر فقر حق لا تعاون با حق و

هم تر تو این سر اندر آسمان و نور و

مین و انفال تو به جل تر بصیرت بیکوان

هم تمنی و تمنی و تکلم را کندن

در تین هم تخیر عبده به تار و

بیت هم لا تبارک منیر لا بحسو

بهر خبر و ان تو هم چنین است با تبدل بعد از ان

تم تهنید و تقدیر بکرا با غلاف نذر ایلخان

تسایع و انفال آمد در کلام امی دو چکام

شده سی دو کلمات و اینداری را در شام

فتح نون اندر نغمانی کاف و را و قاف

که پیشین اخلاکین از سر صا و با و حا

و ز کفر باز عین و کاف و حیران و زحاف

که بحب ز پادشاه و ایا مقین

فاز و نو با تدنیز کیر ذال و صا و د و حا

میسر و با فم سنین پیش الف اندا و ا

نقد آرا و ان نجفت فاء ریا هم پیش نون

بهت این حویز را با فتح کیر خجون

کمر

ایچوان توانی بقتل راهبر فغان و اودا

سید را تحفیت آمد پیش از

اندرین نویسی آری رفع را بنویخته (۵۶)

هم که نویسی از خود و نگاره حاضر

تجارت را در پیان نویسی است و بهر

پشت پیش حق را بنقصم ادا

جزم و عقیب غیب بهر شین است و بهر

هر دورا بارف اود کاست و از باجید

کتاب را حید خوانده هم در حین

سوره سیم اندر هم چسب از غین

پستی عهدی فادر و نی هست مضاف اینجا بدان

پلی واتی دو مکان سوزنای عمران

همه را مال مسکین و توریست

چم و نا تعلیل دارد باطلافت آمدن

تغلبین و تحسرون باغبیست پیش ناورا

خزائن از ترون از جمله و راهی پایا

ما و رضوان را بضم خواند خزانانی العقود

مزه ان الذین ابا فتح شهن و نامود

یقا لمن النان ایدریسون هم پیش

میت با تحفیت پیش مادی و کانت و اولی

سوره انعام میں ہم وقت دم بعد ازین

اندر اینها بیت میباش پیش تا خفت بین

که کف شد دیدند تا در دست ختم

هم چون زمین سپیدانند

(۶۸)

شد ذکر یا انما باب غیره در کجا

در اول بار فتح خوانند همیشه شنبه در قضا

نادره را بدین باب اصرار پیش

که پر آن اندر شامی نیست خوان تهر

پیش از کف بجان نیست خوانده در

یا بفتح بار ساکن ضم شین هم در خط

بهت در شوریه مشد الف و نون و کاف

هم در تحفیت اول بحر و برات کاف

در غلیم نافع و عاصم بخواند در

دوم نافع آورد بجا

طیرا با پیش پیش مدینه بخت

دور طیر خوانی حافظه تر بخا

یا نوحیم عین چو الف هم چو و

در انتم از دستیل پیش الف و ما

سیکند ابدال ویش از نافع هم با صفا

همه ایم ها و تا هست این تپه ها

شد متبدل از نفع هم به پیش هم

ظرفها این ادیان هم پیش کرد و نه ادا

پیش اقیانوس و جبین است احوال

بک و جبین از برای جمله قرآ بقال



از برای سامیان شد ثقل بکیم بدین
تفصیح رون لایق اتمم بدان درود هم
سینه ای صمد و دوان
بزرغبان پست لازم که کردن طواف
خشب سلون ضم پست و نود

در تحقیق جان از برای عیسی

اکوان اینجا شد بود او نون مصوب است زها

بیت از هم نون نعلون صادر با

غیرتوین بالغ هم منقض آمده سینا بیا

را، عرف شد تحقیق هم بخوان تو نور را

در فوجا ضم آره سینه شب هم بیا

ارشین شده و تفاوت بجمعه در او

شماره پنجاه و چهارم است زود را بدان

تعلیم را نیز هم از نیا و با عیب خوان

اما کنی با معنی شد اندر نیا است یا

باضافت با بوج نیست اینها هیچ جا

(۱۱۱)

و من الله العارف الیه و راجع الیه

ضمیمه وزیر القوت آوردیم هم بهر ذرا

قبل با کینه نسخ از برای

ازین بخوان عیب شکی حافظ نام

بایه هم با تو سلطانیه به کار

بهت این و صلا مقررند و او اندر او

پیش صاحب قمرم قصرت و تیرہ دان

زوبدل قصر بتیل تم ابدال خان

تعلد بنقع عین ابدال تم بنعمت

هم مشه و کیر لام بن آریه بجا

ما مرم بارغ خان تو پیش و ح

درا تینا هم تدمم بیاری مرن

در لما با کیر لام هم بخوانی هر

از برای یقین باقع خواندن پست

غیر در جوبن نیون ابدال و ح

کبرج از عین و شین اور و قاری کا

غیب اندر تعلد و کتدون پیش صاحب

نخوان با خطاب

از برای قیامت

در هر کس که پند و حسرت را پیش است

منم از صنادید از شدت غم است

منزلون و عیوبت منترین اغیار کاف

شد شبت روح پیش صبح شد با غم فغان

نور حق و او میوم را کبر آورد اند

کاف و یف آن داور از نیار عوام برده اند

در کاین مژده کس نه باشد دال را

هم قتل بامد فتح قاف باشد دال را

رعب هر جا بجم عین دان از کاف را

جا بر فح لام آرد کله نه را

فاور تا سیت نعشی تو هم بکر

مملون را غیب خوانده و الی سر می آید

هر جا که با غیب است و منت منم مباد و نه

دشمنان را موافق خصم ایامی سپهر

بغینیه این کایس آرد و بار با تو دان کنون

را غیب است از راه و تمام جمیع

شین غم ماظم با قمع ضیق اندر

وزیرانی نام در فتلا تشدید قتل

در دوم شامی نیست خواند اندر هم جمع

آخرین سوره پیش و الی تمام بخوان

اندر انعام خوانی بهر ایشان پنهان

تجربین را! خلافت سینه از نام خوان

کسری که سرش آینه را

بخون جنبه اپنا با طم کسراف

شانی و ثالت فا لایحین ایست

هست در اتعدون با عیب پیش ال و حا

در میر فتم در فتح میم از شین و قال

شم شکبت ضم یار فتح تمار فا بهین

رفع لام قریل آمد یانقول از وی بعین

بالر ز خوانیت کات بالکتاب هم دان

در شین بکمتون بنگزیر صا و حق میان

غیب لا در تحسین آخر ز کات و هم با

غیب لا در تحسینم پیش ام رفقا قلمو هم سپاس

مذبح بقیون در تہہ علم این
بہ صاف است و چون بانی و چنین
سبب انباری منی یا جعلی بعد ازین
سوزن در پست
هم بخت تالوان از و در اعظام
حض در و قریباً فقر الف و الف
خواند در میلون کت و هم معنوم یا
بدر الف آورد در واحد بار فتح تا
فتح یومی فہم کن تو ز خود صادر و در
اندیشانی ایشان حفص خواند و پری طال
درام باقی اقما توہم شناسی آمد

و من از شما که بدان تو همه را کس و هی

مخل اند از احمات هم نبود باز و

با نجم هم ازین و پیر میم از فخر

ید خد نون با تعابین هم چسب سوره طلاق

هم میفرمودید بافتنا هم و آق

ایتن بدان الدین بعد هم الزان

پیش کمی است شد و حق را هم درین

گرام هم تو چه دورا با ضم زین

و ضم در احقاف از هم تا تو هم بین

منته با فتح باب بعد ال و صاد و یاء

فتح اندر نیز جمع پیش و می طایع و

کم کایه محنت هر کجا آمد در راه
بموت نیز باشد بر اول دانی صفا

مخلصیم خوان تو هست این لفظ دو جا

اندین سوره پنج بیت این دووی

در اصل شد ضم کسر از حساب در او

نم پس از این خواند غیر صحت بی قضا

هست و بی عاقبت غم نیست به پیش

در یکون و ضم نخل فتح از بین با صید

هم بقوی ضم زنون و حق پیش از شدید

قدر لاسم ز شش هم در عواید کاف

در قلیل نسب پست کرد و غم نه دعا

تنگن بزدل و شین نمایب اوکن
بیت شاکست پیش شین فیتوه

و تقدیم سزائی با پا فیتوه

بیم را در سلیم و با هستم کن

غیر از این ارفع خوانده حق نام و نوب

اندرویت وانی ای را در بیت و پیا

آورد این را بدان توان برای خدا و

یدخلون باضم فتح الامراء و در کاسم

اول از عاویس و ساد و دوا اند دوم

ما بقا طریب علی ارضیه و یعلی

تلمو نجف الواو اولی ضم نام از کاف و

نزل نزل بفتح از نفس ثالث نازل

پیوت و تیسیم پانزین و یستم
درک آن با سپکون بقدر و با پکان مرثه

چشم ارفع هم تشدید ال نماز با

ضم را به پست زبور اند برین هم آ

هم سبحان الذی ابهری بود مروی

حرفه المایده

شنان با پکان نون ارتقا به نام و دوا

کشت آن صد واکبه غرض پیش

از پیش بقصر فایه شدم مشد و هیت یا

خوان تو را حکیم مضرب هر دم و عین

سلطان باسین ساکن هست این هم پیش ما

ریسکم هم ریسکم شد پهلوانی بجای

اژون ساکن از رفته تحت علم نون و فافا

عینه شامی خواند رحمان را صاحب هم

نکر اثر تو خواب بزم هم پیا

رفع غنیم اعطاف به مرعلی اخاص آر

در بر روح دفع مانده را در هم اند

عینه اشان صنب خواند رحماندا

هم پیا

نکر ار

شد کبر هم و صنب میم و لیکم ز فا

لفظ بیخون هست تا با مخاطب کف را

پیش قیلوله و اوست هم خواند این را

عین صبری رفع لام آورند اچو بس

بر تداوت کاف سین را اطلار خوان

عین ایشان ابد الی بیت و غیر این

را و حاض و الکفار بیت احض

رسالات جامع و ان نوشت هم

مکون را بار رفع خوان نوشت

و عقدت با تحفیت آمد بهر هم

هم اندرین آمد عین و سین خوان

هم بر او را خواندن نمون هم در این

کتابخانه ایسم بخوان تنوین نژاد حاتون

طعام را با رفع آری جابجاء

مثل رفع حفص ایست این هم پسر

شدت لکات را بدینجا بچکان

استحق در هم کسر حفص را با فتح خوان

بهت در وی مناد را اولین باعدان

هم زایشان کسر عین و غیوب هر کان

در عیون هم شیوخ از والی و عیون هم

هم غیوب والسم نیز خوانده فاورا

و پیا بر صفت و نه و اندرین هم

تطبیح خطاب از زار رب به صبا

بوم با بار مع خواندن هست جای پیش فا

بارضاقت جبرایومی شمار می پد صفت

هست این به تو اتم پیاری در ادا

سینه ای جبران آمد بدانی در چه جا

حور و الا نعام

در قمر قح هست یوسف اکبر صبر

لم یکن با یاد آمد هم کجوم شین

فتیله رفیع ناز عین هم جان یقین

خود نصب زینا یک انعام پیش شین

نیر خوانند و ترکیب قاریان مار فح با

غیر بین و نه کون خبر کفایت هم نرفا

از کتاب بابک لام دارو خنده شید حفظ

از عین و هم بقلون کو یا خطاب

نون و هریوین از بیم و بین چنان

هم محبت یکدین از راه التیر خوان

هست از ایم پیش اهر جا بخت نمزمین

با تیل و ز چم ابدال نبر و بین

فقت با قینا و اعراب هم مقرر

کاف با تئید خوانده اندر است ای سپر

هم از و با ضم فین و فتح و او و در عدت

هم پسین کرفت آمد الپلام و الصلوة

از متوج و ان به بیت پیش نون و هم

شده فانه بعد با فتح توان بماند هم

رفع از غا و در پل شستین از پند و ساز

تقصیر از درید از دین و نظم و صا

و کراست و اتوق به مال شد ز

در خم خمیه صا و از او تمهذانی کسرا

و اعراف و شیراز را خمیه بیت تقصیر

همچنین که وند و است پیش او اهل ادا

ازد بخیت با نام بخوان و بشتر

دوم نمی خفت است و پیش و حرم به

نیک است شد و بهر شامی ای غلام

غیر شامی و محف ازین آمد مدام

آزاد عالم بهیم و صاحب هر کتاب باشد و

چنانچه از مزه را حاکم کرد اندر اخلاص اندر ما

حلف اندر مزه را در پیش میخواندیم

یکایک از جمله با تعلیل امان کردیم

پیش از آنکه بپایان اندر از فساد و فحاشی

با اخلاص یک اندر هر حلف از فساد و

وقت ایشان میخواندیم بعد از آنکه راو

فتح حال وصل وقت از جمله ایشان

نوبت بخت پیش از آنکه از الف و میهم

با اخلاص از کلام و آن ای ذوق و حکم

در حدیث را از نو بخوان تو ای برادر هر

مهم چو سن ریویخت تو نیز آری نمی بماند

والیغ نه و ان تو در

هست آتشین

فتح لام هم شد و اندرین یکین

فقد اکیر کاف آرو و را و

هم بخت مازنین آمده است بعضا

خلف در میم وقف کرا تر را با سکون

والیغ را غیب در بدون تحفون تخمبون

صادرات غیب یکم

م رفوع و جائل را جمل خوانست

هم بخت کجا به شک هست نزدشان زدا

قاف را در مستقر کیه خوانده

لفظ مستر و با نقل خوانده مدینه با حشر

روفا را با دو همم هم بخوان تو در دست

هم پاسبین شد بجهنم ز حق و اراست را

ابن عاترک مد و فتح پاسبین اچکان تا

باقیات اچکان سینه خوانند هم با فتح تا

آنها یا کسر فخره ارفق حلف است صاوت

کاف فایز سون با آ، کات و حبه را

در شریعت فحشین ادر تبیل از پادشاه

یا کهن پی الص کلمات نیر آمد ترا

بوین باطل آمد هم پیش حاد و ظا

زود قرا در پاق است خلاف

بسیار منتهی منزل پیش زمینم کاف

نعم فضل من دا حرم زمین و بیت
درینون هم پیش و شاکم شست

و در پیالات زمین و دال و فتح

هم بعضی از ایشان بیست مردی در او

یا در او لفظ ضیقاً کسب شده بدین

از همه شد خسته یکی نیز با بوقان جان

را در حرج باشد کسره پیش الف و سا و

بسیار خف پاکن به دال بخوان هم

بعد صد و بیست و پنج ابدان در شعبه را

عین با تخفیف دال شد مقدر صد و

خسته بودم نویس نه و اندر سبا

شد شخض این مخص را خواند

معلول با باز کاف من کون از فاور

قصص اندر هم پس آمد از میان باد

تست را باد خوان هر جا تو هر صا
هر هم را در و جانی از علی نویسد

بیم و کیرست زمین ز خاک است باد

قتل از و بار فاع آمد تیش بر پو باد

هم جنب اولاد هم شرکا و هم بعض از و

بزرگتر چشم شامیان با است و صفت کبر

اولاد را منقول و این نوورین مصاف

عالمان خوب که خطا هر خلاف

عین طرف عین شرابین آمد هیچ حال

همچو در انبوم چون من اما امثال

ز حلقوسا چه تراوت سینه آمد با جمال

عین این دو وجهه تمام ابله است محال

قیاس او هیچ جا بد خاشاک باشد پس

هر که از دلی و لایش است آن مرد و دلی

از بنی مرسل عید این حسره بر شایان

ز آنکه خوانده بر بنی حسره نل بکایان

رفع متیة روز و طالع بیکن تاز و صا

بر کائنات و روز و طالع و جوان و زجا

والمطرباکن حسن را تا یکن روز از زبان ق

رفوشتی کاف را تحیف سبز مین

اندر هم تذکرون شد کپیران خدا ازین

خشن از کاف و امیدان را بر ماعتین

سشین را با نخله یا تهیم میان ای نازنین

نزد خشت و تو در ورم ایشان هم چنین

قیما یک قاف تم خشت بر کمال

باقیان عکس این تو هم بخوانی کمال

یا ضافت و بی در پی مع مائی شد کمال

موتی الا عاود میبای صراطی هم به انیرا و ان پی احوال

کاف را تسبیح بخت است و تذکرون

م حیف ازین دین فتح و ضم تو خوں

در و م اولی هم ز جوت نیروان ازین هم

دار خلف اندر هم ای صلیب نعیم

پنچلاف عابیه هم میان تو بهر

باقیان اکسیدان سینه اندرین

رفع از نون و تا دقت از لیا پس مین یاد

از افت شد خالص لایعین ثانی ز صا

لافتح یابدان تو پست ز و ما و

هم محبت اندرین آری تو بهر شیرین و ما

بعده پیدا و ما کما بخوان تو پیش شام

را نعم خاوم کبره عین صبر عا در کلام

ان لغت باغت است و از رفع بعد از این
الفاء و نون پیشک خوانده ای که جوان
نورانش نواست و پیمان
در شب را تشدید صبت اندرین هم بعد از آن
ثقل نقش بر صحنه اندر عدو آن
همش عطفش ای را در رفع خوان
حفظ با او است باقی و را خبری نکل و آن
بهت سبکون الضم نشر از نو کاف کو فیان
در ضم نون رفیع آمد بجهش تو هم میان
به ممل خواند عاصم حافظ تو هم میان
در رفع را عین به حفظ آن کپای هر کجا

در بنگلہ محفہ خربند مع احتیاط

و اور پس مشین شاپی چاروہ و اور ۱۹۱۱

اکمراخوان تو محسنہ بدست عین

عین تو نیران لبنا خواندہ ہے وقت

پروا و او پاکن در اس آرمی ب

علی علی محفہ عم بخوان تو بہر

از پیار و تجارت و مہم پو پس

ہمہ تخفیف تلف بہت ب

در قتل مہم فتح و کسر قتل

ایستون آمد حیان ہم بہت این مہم

میشون با نخل پیش صا و صمرا

یکبار بگویند از شین آمدی و داد

آورده شایسته بخت خون انجمن پ

باندنی توین دگانه هم بخواند و وفا
سینه اندک آمد هم بگویند و وفا

پدیده پی توین تحت از غاشیه آرند و وفا

خود از حریف سلیت هم بدان و وفا

ووقع خوان توین را از برای و وفا

هم چنین گفت آمد نیز و این و وفا

و حلی اکبر ما شین کرده بخاد و وفا

لفظ بر عین از شین آمد با خطاب

بار و بار بصب آمد و کتاب

کبریا ام بطه سینہ کاف صغیر را

باقیان مستخرج خواندن امین هم میم

و ثانی هم بام جمع کاف را تو هم پاپ

هم از خطیه قضاوت این پیرنج و ناب

پیش منی هم بشامی رفع خوان توانورا

و دیگران با کپزه خواندن امین هم هست

همست خطایا پیش امین هم نوح دان

معدرة بارفع اعنیه خفض بچکان

پیش بابا همست و پیش الف همزه ز کاف

یا سپاکن در و در و نوح ارفاء خواندن بچکان

باقیان خواننده پیش امین هم عیان

هم وزن این باشد شخص حق و پس این بیان
نیکون با حق است از عباد و دریت
پناه یافت تا بهیت جایز و را ما
در طوالتی حم پس است یار و غار
از حق سیر درین آر نیکی کار
کبریا اولی الطور و از کانت
و تو او غیب جا و یزدون صراط
شد بفتح یا و حاد و غل
جزم از شین و نیز هم عین را با یاد هم
از الف کاندان تواند درین خوانند ان بنون
از غیرین بارفع و انی خواند اینها شتون
شکر کا

(61)

شکرگاه و شکرگازان کو شکره نی هم بباد

سماخت فتح باور سحر و جادو

هم نطلبه پشرو غا و نیشتر غیر حق و ر

طایف لاجبست و هم مید و اعلی را

وز پی می بعد می و آتی و پشتر

عذاب آیتی با صفت نیشتر

سوره الانفال

مردمین با فتح و ال از ایست هم قوی و را

رفع سین اندر بغیر از ال و ال و هم ز را

از دست بغیر بغیر از ال و ال و بغیر

غیر استندیه ضم با و هم با فتح و بغیر

ککن آید خجست است بعد نهم نفع

در اول دویم است این نزد عین کاف را

تقل می بیند اینجا هم غیر خجست است

از برای نفس نیز با اناست کید خوان

غیر عر را با فتح آن آید باشد بعد از آن

که عین اندر دو عدو نیست از حق عیان

که یادیر می منظم الف ها و صا و را

او قوفی را بخواند کاف ایضا با دو تا

عین لا و تخمین از کاف عین و هم زفاست

ایک اندر فوراً بهین فدا و کاف است

کاف فتح را نهم و کسپلم از صا و دان

در قبال و از ساد شانی کین بر غیر خوان (65)

بهت شلش پیش شایع صفایا نون

صاوا و فوا و دروم خواند عین رخت پشکن

در کون تا غبت اسیری و ان رها

بهت اسیری پیش باقی هم نکر خدا و ا

در ولا بیت کیه از حمزه آرد پقضا

پنهان و کف هان تو از برائی را و فوا

با صافیت اندر انحال ای پست و

و دومی آمد ز توبه بایسن تو تم ک

سوره توبه

به کسر ایمان شامی پسا و در ادا

سجدت اول فرد و خوانده و ال و ح

عشر اکرم بالفظ جمع هم بخوان مر صا و را
عشر دین و تپت نمون خواند این و انون و را

یضا ہون در ضم و انون آرد کیر و

بضم ہمزہ تپت خوانند تپت او و صفا

در فیل باضم و فتح و آمد تپت پے قضا

از باب ہست و دی هم باری و را و را

ان قبل الکتبہ در ان تو هم خبر و را

جست و رفع را هم جض آری ہر و

ان عین را اور و عا قیہ نون ضم و را

نور تعذب ال کس طانیہ بالصنبت

(66)

از دوا باضمه و قوت دوم را

در سکن رای قوت ضم خوان وورش را

بازایت من بخوان و پیشگی بختها

صلواته را نویسد خواند عین و ضم فتح تا

هر دوا بدین شان بختید آرند نم بجا

از دوا و نذر بام چون ترجی آمد من نشاء

پیش من علم به آن خوان تو و الذین را ^{بمقتضا}

من اسپس بنانه باضمه خوانی هر دوا

با سکن رای جوت نزد خدا و دوا به ثواب

فتح تا آن نقطه فاد کاف عین را

را چست یا اند دت نبع کاسیاب

چیت در او لی یرون از خمره مروی خطاب
مهر یونش پس

در فواج آورند هم تا زمین و صباور

تخلیفت از دماله صبح اندر طایه

کاف سینه در ساریا اول کاف و ص

هم خلافت از یاورا عا و را و صا و را

بیم عا و صبحه اودا حه تنک و ان

از بیم صبحه امه و عا حم است عیان

از صبحه همی است او را این فکوان با

بهرت بین بین در و یا ما بعد کاف

هم بین بین در و یا هم حمله هم دان

پش و رش مارپین پے شک انجا اچیان (۱۶)

عینا نه خواند تفصل سیسی کو مینان
بالت خواند سحر اکی هم پشان

در سنیا، خمره جوانی هر کجا می دوی ز را

قضی اندر فتحین هم پاری الف را

هر شامی اعلیم در زرع صفت است خطا

بیت این لفظ نیست خاص انجا با صفا

با خلاف قهر خوان تو در اولام مشین

پنی خلاف را بخواند در قیام لویان ابله

از بیجا غیب تشکر کن از دورین سوره

هم چنان شد و دوم نخل زو اول آمد و جا

بهشت شیرین در سیر زو شامی مقصدا

عین حفظ در شمع نرگس رفیع هم بجای

قطعا نمی آید با ایاکان طایفه

باو شکوید ابدال شین با حوت

لا بید کی کس را شد مستر مصادرا

کسر نون اخلا و دوازده اوتا

نیمین بخت خواند از این سیر هم لکن را

هم به رفیع ناپس شامی مجموع خواند بشا

ز او یغیب را کت کسور ایا هم در سبای

را او ضررا و کسب را کند و رفیع فا

هذه السیر را اینجا می خواند است ط

عین وقت اندر تیر یکسخت با

بیم و تیغیان ایچکان تا فتح با

ثقل نون هم و یکسخت ثقل تا

ایکسخت شین و شاور را یکسخت بون

خفت نخوانه نون عجبی اکنون

یا ضافت پنج نیست و اندرین سوزندان

نفسی و ریپ سینه اچری ولی و این سوزندان

سوره هود

را و حق اینی لکم خواند بفتح همد

با و می بعد الدال هرین مره را تو تبر

من کل ثابون اینخام قد افع پیش

عین شین را عینیت باشد مثل هم عین

بهم خبری عین شان و از نون آمد فتح یا

بهت این دریا بنی عین خوانده جا بجا

در حاشه لقمان موافق بهت بزیر حصن

به را سپا کن کنی تو در اقول هم دال را

کسر هم فتح لام اندر سل مروی دال

هم عین صلح است اندر قول او با صفت را

خفت است تالان اینجا پیش حاشه

دکفت اینجا نون بفتح پیش دال

با معارج نین اینجا فتح یوم از الف را

نیل اندر صحن خواند پیش او تنوین را

نمود پرتوین آمد پیش منم زفا
(۱۶۹)
وقان اندر هم که با عجبوت بقضا

بد خمره نین عاصم نجم آری بجا
بشود را خوانی منون هم کجف نین

یقوب رفع از پجا صاد بخوان نیز را
از برای نین آری قال سلیم بیت بجا

چند وزارت آمد پست و با صفا
فاسروان اشرا و وصل پیش آید و را

الامر تک بارفع کاف شد مضروب خط
بیت این موی میان تو پیش

ضمیمین سعید و او هم عین و غا و را نهاد

ان کلام را بحقیقت آورد و حریف و رسا

میکنند تا شد و کاف و زون و قاف

سینه درین بطاریق کنی عتقاد

طفت در حرف زار به خلایق

یروج از عین لغت بافتح چم ضم یا

یار عما یغنون با نعل خوانی پی عتقاد

مهری نام خوانده با خطاب هم عباد

منی وانی با صفاست بهشت آمد با عباد

نیز کانی و نصیحت چینی انفراد

سینه توفیق از مصلی هم شتاقی عتقاد

شد و طریقه با دوا جری ز صواب اجتهاد

کتاب آیات و احادیث یا ذکر و (۶۵)

و اینها آورده است را با لفظ

عنایت اندر خوانده و آن کوه در

ماشنا اخصاء و این است این کل

و غام با اشخاص بعضی آورده هم در او

و در ترتیب و تعب یا آرد و در او

و در ترتیب و تعب یا آرد هم بجا

عین ترتیب است با بیان پیش

و در این است این موی

و در این هم نیل آرد و در این اضماع

و در این هم نیل آرد و در این اضماع

هیت شد با کسر از برای نعم وان

همانکه بخواند تعب کسر بکمال

هم از و باضمه آه هم با خلاف

هر کی هم بخوان تو ای را به بخلاف

فتح لام نصین هر جا برائی هر خوان

مخلص با فتح در هر یک که

پیش عا حاشا به و فتح و ابابین

بصرون ارشین خطاب نکسل از و نی

رعایت و بین قیانه کو هم بین است حافظا

نون حیرت پیشا و اختیارا

قلب با ابدال با سیرا تا به هم پیش

با خلاف نیز نوشته این روایت و ادا (۶۱)

جمله یوحی از زمین بانون کپسرخا بخوان
در این میان بهان تو عیشین خوانند چنان

کند به با خفت آمد از برای کوهنیزمان

نشت نون دوم نخی هم شده و امی جان

از برای کوهنیزمان آمد فتح دان

هم پاری ایضا فک کرد باین بعد از آن

انی وانی پنج دان بنویس بر پل حیات

همیت یخزنی بنفشه و ارا بی هم شمار

انوتی خرنی سپلی پی وی شده شکار

با نعلی و ابائی در کلام کرد کار

و خفض رزق با سپردن و بزرگوار رفع دال و عین و وفا

از کاف و زنجیر یکسری و در فضل را و وفا

و کلام حق استغنام آری بزبان

به خون انا بار ادا از کل استغنام این

خر نافع در نعل خوان بست خراجی جان

عین و اقه نیم از غایت شامی بخواند اچنان

عین و الی و عمر ادر غلبت پنهان

نجر غلبت اواف و دوم آرد نیردان

نعل اند خواند محبت کاف و بیکان

به ایشان غنای باغون زایه ام

و نمائی و الی غایت حسب احوال و کافرا

میان خموشی از قول نام و طواری

سینه اینار بپایم اسی را بوزن

و یکی کلمات اندر سوره بقره ان

عده از مومنون باطل آمد بعد از ان

عینکوت صحت نزد قوار عیان

وقت بازغ آمد پیش حمله پد نشان

اچن کفتم شد مرتب طفا هم اینان

هر چه بود خلاف کشته این هم با تمام

په خلاف پنج سوره نزد قرار عظام

حادثه واقی و الی وقت اندر از مال

همچون در نخل باقی معده کرده و صالی

با کینه خندانیتوب را با جمال
در عین تائید است و کلفت قاری کمال

نزدیشین عین شد با عین مایه قدون

ضم صد و هم پنجاه و شش که میون
هم شصت و شصت است و پیش نوزده و چهار

بعدم الکفار را با جمع خوان و تبر و آل
سوره ایضا هم علیه السلام

و حصص الیه عم خوانه رفع مایه و بی قضا

یک پسر رفع خالق هم پسر و شین بنما

سینه آمد ارض ایضا معده به جرد

که کل در نور خالق است به نام جهان

مصرنی کبیر را خواهد مسند پی ریا

اندرین تو هم خوانی عین را با فتح یا

هر بیض را با فتح یا هم خوان

ح قهقان هم پس باز مرو این ای حیوان

لام که رویت افتد را با حلاوت با قبول

فتح لام از اول هم رفع دوم از زول

باضافت هم پاری غیر گشت ای لی

آنی عباد منی خیر آری بعد از آن هم کان بی

دره الحسبه

دور بخت پکرات

به نزل ضم زما و نون به پیشین

در ملک لب از آن اکبر مستل

تیسرون با کس نون هر دو می شد هجتم

ثقل سینه از وال آمدند به تقطون

را و حار اسم به آن نسبت اینجا کس نون
منجوم با هجتم و ثقبوت خفت زین

لکیم و منجک وال و حبه آرد و هجتم

وال قدر با هجتم هم منبل از صا و دان

انی وانی باضافت هم نباته بیکان

سوره النحل
را بهیت نون و عور

با نواف هجا خوانده شمر کلکون

سپش فہم کہ نون ہر منہ شدن

سپش غایب وہ توفی پیش ما آئین

سیدی باضم قح از پناکات دان

با خطاب در بر و ہم بین خواندہ چکان

اندر کاف و قاف آری چکان

تیتو با آ آمد پیش منی سید دان

منظون کاکبر از ہر منی شد عیان

باقہ اطلع و فتح نیکم و عم دان

یچہ دون را با خطاب بر شعبہ نشہ خوان

ظعنکم را ال ارد اندرین اسکان دان

یچہ زی بانون زوال و نون خلعت از نیم سپہ

یا از و باقر الحشون نقاش ای سحرز

نغم فارا تا بقول کاف و فتنه اتا به آن

ضیق را با نعل سینه از الی با کسر خوان

سوره بنی اسرائیل

تخته و باغیب آمد پیش بصری شدید

لیوا از نون بازه کیم چائی بچکان

ضمیمه بنی سینه مد غیر صاوار کات و نا

ضمیمه شدید در یق نزد کاف شد صفا

بده با کسر شین است سلیمان

غیرین با کسر خنشد شد جلد قارین

اف اتون من خواندن عین من با سیر

از انبان با فتح فاء اندرین تو هم بهین

بهیت خطا باد و فتح این بزرگواران کمال

طار را با مد فتح خواند یکی پے ملال

کیر بندم از یوانی هم بخوان بی قیل ^{قول}

هم پس در شاپلی شیر آمد با جمال

بین و شین را که دو قطب پر آمد ای امین

بهیت بعث با خطاب پس که گوهر شین

شیت با هم نمره نیر مارا کانت و نا

فتح و نمره از بهما شد اندرین هم نصبتا

نیکو با ضم نعت بین خواند اندر ان

بهیت مروی هم زایشان نیر باوقان وان

آن نیکوکار چنان در دلم از خون و زخم

ارغین خوان بود و شیرین را در دلم

در هیچ آورده تا نبشت طاوغین و سین

حمیم حکیم را کبر عین اردو بالیقین

باقیان را سینه خوان تواند زین هم با سگون

هیست حق را شگفت و هم بیدار سپین

عجب و یوق نیر آمد همچین پست عیارین

از زمان خلعت آمد هم با نقین

کن با خمره را تو بعد و زنا

ن جا
هم بداد

هیست این مریز

نفر او را چو تل سینه خوانی بهر

نیز وقت را با پیکون بیت کینا در اوا
 و از نه و نعل ساکن نضر حصص هم و

بیت از پیکون غیر حصص هم بدان محله
 بیت خلاف لام را در روم دانی پیکان

میرا اسپکان بیت اتفاقا می ان
 پیش سخن بیت قل باید کار و دان
 و علمت از را بیت ضم نیز پاشد پیا

سوزه الم

حصص را سکه بخواند از عو با لطیف
 پتغیر وصف آری هم از تو ای شریف
 نون من راق و مرقا نیست پش

لام بل ان در مطعفت طاعفا تو هم کو

بیت این در صل بشر حصص وای ای جان

مینت روی این خرمین شین باقیان

من الدن باسکون وال دکه نون

سینه اشوام ضم وال باشد صلورا

وال دارا ضم و می تو نون را پاکس کنی

از برای میان این چه باشد ای غنی

نقح که رفعت تو ای را بر ع

کاف را زور دانی اندرین هم بچ ضرر

در زور از پیا شدید ای را و

امریت آمد نفل پیش وال وینا

در کلمه با کبریا عین مراد را عاودا

به ایشان اسپین هم پاری تو بجا

خود تنویر است قیام پیش
به شامی خطاب بندم بشکر بقیصا

با دو ضم ثره تو هم بخوانی عین نون

سینه بصری میم آرد اینچنین نمیکون

شد عاودا مناجات حریفانه

لکن ابامد و صلاز و شامی ای عزیز

با مد و فاعلیت اینچنین روشن جمله

ماورا این کلام غنر نیامد هیچ جا

بخت با عین بخت و پیش ماورا هم

در ضم عبا خاں پکن از برای نوند و

ارغواضم باشد در شیر پی قضا

هست این تانیتان تو هم که مفتوح با

جبال را مرفوع خواند زرد اشیان هست و

در بقول هم ازین آری پیش ناد و اهر

مسلک اندر نعل نیش از نون بفتح میم و

که لام ازین نسانیه را مضموم خوان

مضموم این در کس کثرت شد ز جفص این

عبیه الله نیش آمد و فحنا ز و چنان

هواند ز بعد ما و او را بردند بدان

از برای خفت و او کست و مضموم و ان

علی هو در اصل و در قاریان گفتندی

منقلب شدیم الف نیز که نور علی

کرمان حفظیت بضم بعد الف هر که

پی ضم استجابت خواندن هم پای می بجا

عینت تفوق یاد و فتح پیش خوانده مقصیا

هم از روشد اهلها برفع اریه در ادا

زاکیه مابد ز اسی هم بخوان تحفیت یا

هست این مردوی پیش

من الدی بهیست تحف از برای الف را

وال ساکن هم تحفیت اشام هم مر صا

هم بیانی لحدت اندرین تحفیت

بهت این موهی پیش

معدن کبریا از برای دال و حلا

میدل با تحیف است و پیش کاف و طا

از کجاستیم فنون نم ایشان عشان

هم کفایت جمله این آمد پیش ذال

حامیه قصر و هنر از زمین دال و حلا و دال

صنعت و فنون در سینه از زمین و زمین

میں قیام فتح آرد سد از نا میثرا

فتح بدین از صواب هم که کوهستان فنون

هنر آرد و در میان جوج باج توهم شنون

صنعت را یا کبریا هنر انچه بختون

از برای چنین آدمی در میان ای و وفات

درست افصح است به انجامه خبر چنین

این عامر حیرت خواند با سپکون و اوران

لفظ کنی بنده و ال باشد و وین

را صد فتن به هم سپید و الش با سپکون

کتاب و حق را با دو ضم رو و اتونی را

کس تشوین است هم با بزمه سپکون گشت یاد

قال اتونی زرق سپکون طواف از وادون

بد اندر اولش با کسر نموده با بخوان

و در و هم فخر را بخوان و در فی اسطاعه او را

بیت به بیت نفی غیب و این از و

حارِ پری پہ معنی شاہ حافظ تو ہم زبان

باضافت نیز وونی تبتدئی ہم بندگان

سوزہ محرم

حب نہ م در دوش ازہ ورا بکن ز شین

و خلقت خون مکسر کیا را

و عتیا باد و دیگر ہم بایشان بین سینه

بیم و را را اورا ہب با خفت

نعم نیا عین فاوارا کسر در سن تجھتا

نعم نیا عین فاوارا کسر در سن تجھتا

اندین ہم ضم و کخفت است عین

رفع و لام از قول شہ غریب

کر

کسران الله کلمه دوم بخوان با کوفت

در آنچه است بحسب خلاف از نیکم دان

حفت پنجمین ضم مقام الخان

پنجمین را با دست پند و زاری عیان

با هم بنده است و الله هم بر پیشین

هم ایشان حق خواند نوح اندر بالیقین

با دو فتح اندرین عمیسه شان امین خان

لگا و شرمی زلفت هم و رایت است

ز ن ساین بعد با کسر تحفیت

نیطرسه پیش عا و صاء و کاف هم

نیکه و هم درین حفت از صاء است

سینه شامه مارین تو هم بخوان ما کبریا

در ای و جعل ی با دو انی هم بدن

لفظ پری و انانی با صفت شیردان

سوره طه

دره کسرا با ا اهلهم دو صم آرمی برنا

انی انا با فتح همه شیر خوانه دال و نا

ذال هم ذار غارت اور و تنوین طویک

از برای بیت از ترک تنوین بیت روا

نقل در انا و نون حشر میگز

همه قطعی بیت اشه اور و شامی کجا

کرد و هفت راخی با صم زو اشک

بایضا

بہارِ اوجھارِ جہم پس تو کن ادا

اور محمد احمد از جہم نیز فا

پیش کاغذ و نون و فاقہ شپ درین سوی

باقیان با کسر سین احمدین ہم در صدی

ہر دورا وقت امانت در ادا

پیش نون را در محبت قسم با کسر

ان ز دال و نجف پیش عادت با

را با نقل نون از فاقہ جو با نشتح میم

از برای خواندن و اپنا پست مستقیم

و سحر چہ درخواست غیر عام کو فیان

با کس و شغ نقف ہر دورا از نیم دان

انچنانکہ نامہ رفتن اینچنانکہ

قدح بنم و لا تخف اینست و تویی
و لا یکل و کپر ضم و اینست روی

لام کلیل شیرانو با ضم اری عم بجا

از شین ضم ملکنا با فتح مالف و نون را

در حملنا ضم کپر نقل جرمی و کاهنت را

هم با نشان بین خواند متصب و موشین را

تخله با کپر لام تر و لام دال و ما و را

با ریغ پیش و با نون و هم با ضم فا

قدح بنم و لا تخف هم این مان تو دال را

کسر اظه صاود و ضم ترضی صاود را

دام

یا نهم گانیت پست و عین لعل و نور

بعلی اخذی ذکری ایو یی حشر

تن عین فنی انی و اسی هم مشهور

سوزد الا سوزد و عین لعل و نور

قل بدت عین و عین و عین و عین

ان را پی و اولم بیع مخاطب کاغذ پست

هم بضم کو کسر میم بصب هم بخوان

عین و رفع هم اندر نمل و روم اندر دل و ان

رفع و شمال القمان مدینه را بخوان

در ضم و کسر پست جدا از کانی نیز و ان

هم کو با نون عین بر شعبه پیکان

اربعین و کاف لام و ثانی است و بعد از آن

در سه ام او ساکن بعد کبر معجب را

هست شد و چشم غنی بر صاد و کاف را

کتاب را توجع خوان تو از برای عین و شین

هم پاری با اضافت بعد تو امین

هست معنی مبینی این عباد بی هم چن

شد درین این سه تو هم بدان ای دورین

سوره الف

اندرین سوره کاف نیز که در منشین

در لقطیع کسر لام از کاف هم ظاهر نشین

در لقطیع کسر لام از کاف هم ظاهر نشین

هم بقصد کسر پیش گانف و ماورا و جیم

هم مخاطب لولو اراکف و نوبت باغبان

رفع سمار عین حص در شریعت جز

ار باشل تحلف و لیلو فوس و در

و دنگا با کپرسین پست و کیش فاورا

شدید فغ و رید افع پیش فو درازا

با هم نمره وراذن بهر مدنی نوز و عا

یقاقلون اربعین و ع و اندیزین شینا

مدت در آن تخت خواند و اهلکشا

عینب در مائقدون پیش وال و فاورا

معا جزین و غنت غیر حق هم و ربا

عیت تدعون لخصمان از صواب است و نه غلط

با افعال است پرتن آیدین هم مستقنا

سورة المودن

اهانت را دوست بدخواه با معارج دادان

بصلة ارشین عظم العظم کاف و صا

ضم و پرت از حق فتح پناه ال

باضم و فتح عتیر شعبه منرا کو حمله را

اده است ترانسون نزد جانی ال را

نیز پرتون کو کتبت این در غیر را

ما بکسران زده کاف را تحفیف نو

ضم تا کبره چیم از الف ش بخوان

در آخرین بعد خفت نام ارشید

سینه را برقع آمد سوزین هم جرم

خفتن و این در رفع عذاب بود هم نظر

سقوط ما بعد به تشنه آری ای چه

فتح و بسته حرکت اندین از اذفا

پیشانی قیضه آن شد هم پاره نوک

که سحر را در اینجا میسر اند صاوان

هیست در پیش لطف از ماوراء هم چنان

انهم ازین کبیر متح و کبر تر حوین

قل کم از دال قتل این لشت زین کن

یا ضاقتی شعلی اندرین سوره یکی

تجربہ کثرت کوشش تو ای را در پیشگی

سوت النور

تشید خوان تو در و شما پیش ال شیر حا

ال با شکیب و منزه رافه اردو بها

رفع اول اربع و اربعین میں و نیز وقال

و نیز بصب اینجا ہم بگوئے احتمال

رفع ثانیہ خامہ غشیہ خفض بالیقین

ان ما تحیف ضاد ہم کبر عبد ارین

حسبہ ابارفہ خوان تو پیش منیہ دورین

یوم تشد اندرین بیا و ان تو تبرین

عینہ اولیٰ بالانسیہ پت بیشتر کفر صا و را

هر دور اندر پیرایه باشد فتح با

بیکر پرور می اندیشین و صا و ما

هم بنزد هست ایشان صبر را تو تبتا

هست تو قد بعد هم پشیمان و ال تو پشیمان

از بر اینی هستان تو هم بخوان مسکینا

عین تنوین هست محاب هم بگو تو زو

طلحات اندر خواندگی هم به این تو حفظ تا

اتحلف با ضم و کیر بهر شعا کیر یاد

سینف اندر پیرایه اندیش و ارم ز

رفع درنا بی ثلث از غیر صعبه و را و

هم ز ایشان به حق مطلق است و بر عشا

بدن مایل هست اینجا پیش نیز آری کجا

از دال هاء و یاء و جمل رفع و ین هم هفت

از برای عین و دال عم بخوان بخشه را

عین شاهی یا یقولو یطیع از عین ۳۰

بر مکی نوین نسرل شده زیاده اندران

میشیم هفت رفع لام بعد از آن مصوب

هم بقاق درشت و شین از شیر را

عین مرم پراجا جمعیت مزید را

یقته و باضم کسر از برای عم خوان

فتح یا و ضم تاء خواندین را کوفه

ال طاء فتح کثیر نیه خواندند آن

در بیاض

برضا عت بخله ز شامی رخ ان

پیشتر شین جلیب و زیارت

ضم و فتح و نقل لقون از عم و حق و یمن و

باضافت یستی قومن و یسایان

میرپا نذبت لواند و در دل پهلان

سوره العنکبوت

از فال و مد و فارمین شد حاضر و نازمین

خلعت را با ضمیمین خواند نون و عم و فنا

فتح لام لیکه اند صا و نین و ال و عم

و نیز ز تخفیف روح و زرع عطف از عیش ام

نما و کایت این یکین و نایبش خوان

هم از و با وضع نامه اندر ابي جوان

هم توکل را در پناه خود خنده اي امن

اندر ابي بيت ز او که تواند زين

با نماند پنج ابري هم عبادي^{لای}

دوستي هم شير آني هم بدان توکيل پري

سوره النحل

شده شهاب از شامون^{ال} ديتني

با دونون نفع کف و کث که نون را

ارغوا و آه نفع حب بنون و و س با

همزه با ايه کان وقت هست مروي شرا

هست تحفيت الایمید و تحول

است با صبر و قنوت بر این

و منتظر بایستد و منتظر

منتظار وقت کردن حجتی بعد از این

حجت بعد از این و از این پس

هم رو منقول گفتند و ای شیخ

شده خطاب از عین و یحیی بن

هم تدوین است پیش حقه با اذعان

بالرقی بایضا هم سوفه آمد

بهم پیاکن منیر از و او موخر و ادا

نمیه خطاب هم کیون معلوم

نقولن انه خیان آمد پیش او

بفتح آن النابرس کو توبہ فرما باز

باغیب اما شیر کو از بند و حاکم

در بلاد ارب فتح با تندی و کسر لام

و هم را غیب و تذکرون از حاکم و لام

شد ز فاطمی بهادری بصب و پیش رفتن

جمله را اینجا بیاوقف است و اندر دم

عین فاعل رافع تا هست او که کن

وال و حاکم را غیب است اندر تعلق

هست مایه اضافت سینه او غنی

میل و ناله را باد و ای حافظ هم زود

سورة القصص

هست زری با فحشین یاد و در پیش سینه

رفع دروغون و مان و جنود و بی شین

خیم خونا با پیکون پیشین چ طال

حبه زده با صم که هر صم

حبه زده با صم فادون رافع بقال

غیران که چم پست اینجا با جمال

دریب از کافیه صم را پیکان

باد و فتح از پیمام فتح و پیکان عین را

رفع قاف اندر صدقنی زده و نون

و او پیش از قال موسی بر دمی صم بدان

در جعبون محمول از نون و نون

از آن با پست یکی عقلدن عینت زده

ایمن بر به اندر دل و صبحه فرو خوان

در تعلقون از نافع با کوفیان غیب این

سخت را غنیت در شرم الیتا ترجمون

سیر اندر ره م با او موافق گزین

پون راتا و ساکین عیش شدت یار شین

نماز چم و دعا و نون راول کبیره وان بختین

با اضافت اندرین سوره بخوانی سچان

رچه عبادی هم بارضی ای رادرسه وان

سورة السورم

رفع ثانی عاقبت پیش چا نون نذر را

در زیوت و عالمین با کبیره لام است بجز را

هست یارب از الف ایچکان واهضم

جمع و لفظ اثر از عین و کاف و ز و ط

عیب تنفع شد ز ما سینه غاف و حن و ان

سودت لغات

بهر خمره ما و حمت حافظا مرفوع خوان

پنجه را بینه صاحب ذم خواندن مستخوان

مین کوه صیب انصحاب اندرین هم این ^{حالت}

در بقاع فقر و شدت پیش وال و کاف و نون

از الف و عینی و معنی رفیع و ضم ها کنون

رفع کب از غیر ها انفی با سکان منس ها

سوره سجد

خلق با فتح لام است از برای نجات

یک صفت در لایقین و عا و عیون
همه لایق همه یا کاشکوفین

سوره الفاتحه

یا سپاسگشایا سپاس پیش تو

هم چو را کالیاء چه یکسر همه از لایق

ضمیمه اندر تظا هرست مدح را هم زنون

هم از درنا و خشت قاریا ارمن شنون

فقیهین و ثقلیه ارفاف در هر دو کتون

تا نجف نیست مد تو بهر قاریا

هم در اینجا غیر عام جمله است مد آن

همه را با حق فقر و تنگدستی بدان

در شایسته تیرام ای برادر محبتان

با طعنت زیرکی تو فهم کن ای یار جان

از خواب حق طغوت با او الرسول و لیل

فقر و وصل پیش عارف و حقیل

عین را صفت تمام در خواب شایسته ز م

فقر تو را در هر چه و در آن هم اسوة بقیم
در بیاعتنونی فقر و ثقل که از نیاید بخواست

فقر و ثقل از ما و رفع اندر غدا از حسن و جلاست

عیب اندر ثقل و در ثقل پیش ظاهر است

نافع و عاصم بفتح آید قاف و قواف

بہت پیش کو فیان مام غف اہل کون

حاجتہ اللہ وکیل فتح غلام پیشہ نرات

ہیست و سادیتنا از کت و کتا

دور پر غریبوں اہمیت باپ سے ملتی ہے

شعبه ریاضیات

وان ز شین علام عالم اتو انجا ای فهم
و حفص مذنی و شامی اورند بارغ میهم

مرفع حفص میم ز الیم ز الیم
بشعریت نیز است این لفظ مقیم

ورشخف نقط یاخروف

رفع پنج ایضا و آمد موت یکم نهم

بیت مبدی و فتح هم پیرا

در پیکر بنم قمرین زمین آری

فتح کاف اندین هم بخوان از عین وفا

آنچه کفتم حافظا تو هم کنی ایچا و فا

ضم یاد رخا می هم پاری فتح را

از پیا کاف صا و کفر را بار بفع را

اکل را و انصاف نیز کو تو دیگر از او را

قمر بعد هم شد و پیرا هم و الی

صدق خواندن مثل هیت این هم نزدنا

نوع معلوم ماضی سگار خواند پی قضا

در اذن ما ضم خواند تواز برای شین و ما

عوقات را حقیقت دان تو را فقط پیش

تیناوش همزه آری هر صبح همز

و حسری عیار می شیر پادشاهت و خطا

در صحنه اندیشه آری تو محض و را دا

بخزنی باضم یاز نیست با فتح را

کُل مفعول خواندن هم که پیش

پنات پادشاه

سوره تیر

تبریل رفع از نیا و در جوانی هست بجا

هم بگفت در حد زتابو بکر آرو بجا

عقله دومی از صبح آورند با خد

هست مرفوع دان تو پیش انزال و خا

مباشان لام بجهنم را و شمع ما

شیت خوان کسور یا مبرون و سیم را

هست زو با و خا و قح خا و

حزوه را اچکان خا و نیرخت صا و ازو

ضم و اچکان هست موی پیش م

با و ضم از دال و شین ضم اچکان کا و

بکند با ضم حرکت کسر ثقل از دال و

لیندر با اخاف خوان تو پیش تو هم ترا

لیک اینجا علف هست و مم بدان تیز و

با اضافت اندرین سوره پادشاهی هم کجا

لفظ فانی به والی آمد است و با صفا

سوره الصفات

اصف جریبه تا اند غم پیش

مکر بار و هم پیشه در و از و بجای

با خلالت از قاف اند شیرات با طبعیات

در زبیه از به ای نون و فلاتین

راضب کواکب سیمون از عین و شین

شد ثقیل و ضم مانند از ارباب

پس کن ابا و تا بوقت نه دلت و

از گیسو نیر فون و دو هم است و بیشتر

در چرخه خوان تو به به مفعول یا

بیت این مردی بدین تو عهد و پیمان
شین لفظ تری با فیم تا کس
با حد نه خلعت و الیاس باشد بیم را

و کیم الله رکیم باربع هر پنهان
آل یاسین پیش عم و الله اعلم بالقصوب
آل یاسین با ضافت هر دو آمد و کتاب
سجده ماعده و شری در حساب
سوره ص

در فاق ضم از شین عید ناوود از دال
از خافیه شد با شرافت به طال
از الف غیب و عدون کی تقاضا از
شد شد

بسم الله الرحمن الرحيم

وَأَسْمَاءُ بِنْتُ مُصَرَّةَ بَغْدَادِيَّةٌ

الْحَذَاكَةِ مَرْثَاةٌ لَهَا

بِشْرُهَا قَارِئَةٌ مَوْجُودَةٌ

فَلْيُحْيَا رُفْعُ قَافِ أَرْفُونَ

يَا صَافِيَةَ أَمِيرِينَ

أَيُّهُ وَبَعْدِي بَيْتِي

سُورَةُ

أَرْفَاوُ مَرْثَاةٌ لَهَا

بِشْرُهَا قَارِئَةٌ

فَلْيُحْيَا رُفْعُ قَافِ

هم از منسوب تحت نیزه پهنه را

چون با هم کبر و عجب

سوت را در قوع خوانی هست این از قاف را

مجه را جمع مخازن نام و نیل کاف

بادون در هم نشت فحمت مروی رثا

بهشت فحمت اندرین سوده برادر و برادر

هم کی با حفظ ارمی عا قفا تو در بنا

از ادبی هست بادوانی شامرونی حکم

با عباد می سیروان تو مرو یا صفا

ورق المهر

شده خطاب از نافع و عمن با هم شام

ارم

در ماه منم بهر شام کاف خوانن ایله و چه کتتم

همه رایه و او پاک کن عجم او ران

عین باضم که خواند عین و ما (۱۹۵)

در رفع فساد عین شان عین رفع اطلع

قلب با تون لوت شمر طلع

او طوبی و صل و ضم آمده از نور

متذکرون با عین جاری و پیامی کسیر

اندین سوره پدایه باضافت بقضا

علی و مایله با دو ویکر نه نه امری محلا

عور و نه نه نه

از پها تحیات با پکان اندر کسیر

ابو الحارث الملقب بن زید

هم با هم فتح شین اندر کوه

هم با هم فتح خواندن حسنه تو هم بدان

ثمرات ابا جمیع دان و پیش

هم با هم فتح کوهی و پی با مضاف امی

مورچه عشق از حروف و الدخان

فتح یوحی و ال را هم فیلون از عین و شین

با خطاب رفع بعید پیش علم دان و شین

هم با کت بوفا از برای عین

در کبایر آورده شین ما هم

در پیل بر فتح هم فیلون

ک

سرگشته ز شین بخت و زینت کسوتین

ضم نقل ازین و شین : نهست و ان

و غنبد و روی شد نین حافظا هم کن تو باد (۹۶)

و شد و با هم نهست و شین

هم از کالوا آمد خلف و قالون

نقل از نهست و ان و نهست و ان

سینه شفا باد و ضم الف را هم شین

جاءنا با فقره از صاحب سینه

اسوره با فتح بین و الف نه خیرین

با و هم نهست پلفا او بند مر شین

ضم در کسر و سینه و ان خواهد الف کاد

در آینه دوی محنت پست پیش کو نمایان
بالف ابدال کرده بنوی ایستاد

تشی نین و غم شد با و د عا در رجوعون

وال و شین عجب غم و اوان خطاب بعلین

که لایعزت به در غم تا کسر مدام
از برای نون و فام بدان

تخی عبادت با اصفاست است اندران

این ولی را سیر خوان توایی با و در و خان

و روحان تعلی نیست پیش پیش عین دال

حضر و ربیب الهوات از برای شغال

والی را نیست اندر فاعلوه ضحما

المدات

دیده که آنکس را مفتوح خواند و شمشیر

سوی او را نصیب و لا محاله

و در رفع دو آیه کبر خواند و شمشیر را

سینه بخوبی بایستاد و پیش روی و نوازا

عشره با فتح قضاوت بر هم بگذاشت

رخ درویش است شد حبله را پست و غیره

چنین احوال خوانند که فیان هم و کتاب

مقبول و تجاوز و با هم یا در بنده

در هیچ احوال نبردند انی او غام

از خون حشای شد عینیب تو فهم مدام

نور ز فارا لایق با با مضموم است

ہم پاکن شد بر رخ نوان سپنا و سچاں

یا و لکنی و یا عربہ انی شد اندران

و انی و اور عنی نیز آمد بعد از ان

من و محمد علیہ السلام ایام توتہ الرحمن عن رسول

عین و اراف و باضم قصر پس از ال

انفا از حایکلف امی از حای

اچرا رم باکر عمره از صاحب ہم بین

بنیون از ما و با و بعد و و هم بین

حرة الفی و الجاری

تبدیل شد با پیہ دیگر عنیب و ان از حال و ما

عنیب و توتہ رضم ضرر از غما و را

کبرلام اندر کلام الهی زین تعلیم

عیب اندر خطا شطرا از بیم کمال

(۵۸)

از زه با فقره بیم از دل عیب میون

با خطاب اندرین هم عیب را آمد کنون

از زری اله و صادر و نقل آمد پس

کبر در او بدر خوان نوشتند در زمان

وقت آرد و یاد بی دان انجام بیان

با خلاف باز و هم رفع مثل از میان

قصر از صف هم این سخن پیش را

قوم را با خص خواندن بیت روشن و

و آید و در تعبیرش لبر می شود و

النبا پسر لاهور و کئی کجا

از باقی نخر پشش الف هم را

بصغون باضم یا و ز و نون کاغذ را

م را و ر جا ما کتب تندید تروند زین

در نبات از دال نمره نین و صغیر کاشتن

خاشخا را خاشا خوانده است غیر سینه و ما

بیمون پیش از ابا فی خطاب از نبات خا

سوره الرحمن

نصب در دولت و الکیان این کانی است

حضر لون اندرین هم خوانده این را

باضم و یا دست یخرج هم نفتح ابدان

بر مدینه هم بهر بی حاشا نویسنده خوان

نشاسته از خاک بکشتن خلعت از ساربان

یا تفرغ عیسای حاکم کو پای کوفیان

در صحنه شواط کسرتین هم پیش می شایان

شیخ را آورد این بود او صاحب زمان

در تپاس از حق سیر غیرا با رفیع دان

چاکر میم علیش و اول با صحنه خوان

بر دوری پست این هم دوم را ارباب دان

در اول هم فیم آمدن سیر زو به منی جوان

با یک روایت از کپاسی صم آمد و دو بکان

بهت این منقول دان که پیش بعضی راوان

فدو الجلال حسرتی را بر شامی و او و خوان

هم بر بزم و او است میباید شامیان

سوره التوحید الحمد لله

ح اندرین جبین شین راست و ان

در غم بر است بگون ما و دوا و ان

و عین و ان اندرین بار غم آمد عینا

وال را تحفیت قدر است و نون و ف

نم شبر نامه استقام انا ما و را

شین با اچان خواند مع النجوم

انم نمره کس جایی و را خد شد پیشا

میشهر از و شوق رفیع آمد است و را و

کائنات را در کل ز معین برپا داشت تا

مظنون داشت قطع کبر غم

مازل با خفت از غم بر مصدقین

با و هم در پیش و ال و صاو با خفت بخت

با فدا شکم بران تو آورده بصر می بکا

هو را محو کوه غم ایچا پی قضا

سوتی احوال و سوزش

در اینا چه صم با فون ساکن پیش

بجای نامم چه خوان قیامین رایت و

در کبر شین نه اندرو دو غم آرو غم

سینه شیب اندرین میخاند کسر هم بضم

و مجالیں سب زون عافیا تو مد خوان

بقیان بائیت قمری پاری بیکان

شد ریل ضافت بخون ارغا بقل

یکون بائیت خلف و تله ار قیل

از حق شد در غم جریر کپر قمع منیه

اندرین سوره بانی باضافت یاد کرو

از تون غمیل و فتح یار کپر صا و ہر شا

شد شغل پیش سیرن هم رکافت و را و ا

از باضم یا ز فتح صا و شد کفا

نصل حا ورتکو و زوال و شیر صا و

مستم پرتون آمد نوزہ با حفظ خوان

غیب و تذکرون تو سنون ماند ره خوا

پیش الیام غلبت از سیم بهیج

مره اندر نیال است و پیش الی دعا و ثنا

غیب شان به بدیل کردند مره ابا او

خبر نذر آنچه غیب در شاد و جمع است

غیب را در پیش عین و امان با خستین

رور با ضم و احوست پیش مدنیان

مضام در این دعا پیوسته پیمانی

که توانی کن بیان از کاف بهین و شین غفلت

فتح از ان تقایا مایه المپسون

حمید ان البیاضه فتح آمد با مراد

اینکه کما شکر الف و مهم در صا و

نزد کوفی یا نیلک هم بخون ای یار غار

قل نماز قرائت آمد نمون و غار اجم پار

لب در کیر ضم با حلت از سم و

یا اضاقت میت پر اندرین سوره بیان

سورة المل

کبیر و او آمد بخواند و روطا رکعات و

در رفع رب از کف صید راهان خفصیا

نصفه ششم شب البضی فاو نماز

هر دو بار با حفظ در هر یک رکعت

هشام را در ششم شب بخواند با یکون

هم ضم اندر کبر پر بر عین باشد کنون

اداد بر که حافظ از عمارت حق بکام

با دق و فتح تدانجا هست ایشان ارو

زال و ال و بدو پاکین غده مغوش میان

هست این موهبی نیند و است نیند بان
(102)

فتح فار پست خود که را تو ای جوان

و مانید کرون با تا خوان تو از ای میان

فتح را بار او بر برق سده پیش من پیکان

یکمون نیدون ز غایت و حق بینا جبهه جان

در من صورتی که هر یک از شما

در پیکان اجل خون وصل از الی و صلا و لام و را

و قضا حلف نیست از زمین و زمین و زمین

پنجاه اندرین هم هست خوانده قانون

قواری را با موین و صلابت صادره وال در

و قضا هست خوانده حاکم پیش

باقیان اندرین باید از می هم بجا

و فصل شایسته از اکت هم صادره با توان

هم از ایشان مد وقت و هم خواندن بجان

هست عالمی با بجان سیکر است

رفع و خفض خضیر از کاف و الف و عین و طاس

استرق بارف هست و پیش و می

اندرین هم خفض کو تو غیر را از بن بن

یساوان خوانده با طلب بنده مندم شما

رافت و او بخواند بهت این مودی زنا

کشت قد باشد پیش منم زنا

زوسین شین بهالت بهت تفره بقیصا

من سوزا سبایا سوزا العشق (د 10)

بقدر این تحقیق که ابارا

از برای ال خوان توخص با شربت

هم پیش از کاف و نور حسن آمد و راوا

امدین و لفظ خواندیم به رفع عیش را

باختره با مد خوان تو زود و را و نا

در زک و بختی شل از حرمی بکا

بانی زنده شود بفرمان حق

اما چنانچه باقی می ماند در حق تعالی

تجلی اندر سبوت او و این احوال و حال

نزد ایشان حق نرسد باقی از حق تعالی

هم ثقل سورت از زمین الی

ببین اندر حق را آوردند و او را در حق

نه تخفیف عدل که تو هم بدانید نزد حق

و از حق بخوان رفع بوم را هم و را و

فانکین از زمین قصر ختامه باقی خا

هم قدر اقامت کردیم در حق تعالی

و او را در حق را بصلی ثقل و تخفیف

تو کین را صم خواند و گفت و شنید

محمود را در فوج خواند و خبر آمد

عکس این راوان بر او شد بخیل از را و فدا

وال قدیم حکمت هست این هم پیش را

باقیان را عقل ار نه اندین کوئی خطا

عینط در تو ثرون هم نشیند نقلی صم تا

هست این روی این نواز برای صا و صا

پیش من تذکر مسیح نم نشان صم با

هم پس من نه خواند لیکه او را هست

نزد ایشان لا بجه باربع هست و پنجاه

و تر از پیش هست بکسر نقل قوره نه است

عَنْبِ أَنْزَلَهُمْ مِنْ هَمٍّ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ وَبِإِذْنِ رَبِّهِمْ

وَرَحْمَتِ رَبِّهِمْ فَتُحْمَلُونَ فِي الْبُحْرِ وَنُقَلَّبُونَ فِي الْبُحْرِ

وَبِإِذْنِ رَبِّهِمْ فَتُحْمَلُونَ فِي الْبُحْرِ وَنُقَلَّبُونَ فِي الْبُحْرِ

وَبِإِذْنِ رَبِّهِمْ فَتُحْمَلُونَ فِي الْبُحْرِ وَنُقَلَّبُونَ فِي الْبُحْرِ

وَبِإِذْنِ رَبِّهِمْ فَتُحْمَلُونَ فِي الْبُحْرِ وَنُقَلَّبُونَ فِي الْبُحْرِ

وَبِإِذْنِ رَبِّهِمْ فَتُحْمَلُونَ فِي الْبُحْرِ وَنُقَلَّبُونَ فِي الْبُحْرِ

وَبِإِذْنِ رَبِّهِمْ فَتُحْمَلُونَ فِي الْبُحْرِ وَنُقَلَّبُونَ فِي الْبُحْرِ

وَبِإِذْنِ رَبِّهِمْ فَتُحْمَلُونَ فِي الْبُحْرِ وَنُقَلَّبُونَ فِي الْبُحْرِ

وَبِإِذْنِ رَبِّهِمْ فَتُحْمَلُونَ فِي الْبُحْرِ وَنُقَلَّبُونَ فِي الْبُحْرِ

وَبِإِذْنِ رَبِّهِمْ فَتُحْمَلُونَ فِي الْبُحْرِ وَنُقَلَّبُونَ فِي الْبُحْرِ

وَبِإِذْنِ رَبِّهِمْ فَتُحْمَلُونَ فِي الْبُحْرِ وَنُقَلَّبُونَ فِي الْبُحْرِ

این مجاهد پیش قبل قتل قهر خواند و در آن

حسین خواند قهر انجایی را بدو داد

مطلع با کسر لام هم بخوان تو بدو داد

نزد و در بریت

لغز و باضم تا و در اول از کلمات و را

(105)

جمع را با نقل و ان توش کلمات و را وفا

با و ضم هست عمده پیش صحیح هم بدان

با قیاد با دو فتح حافظا تذکر بیان

ایلاف را با یاد خوانند غیر شایع کل شان

و این ایلاف هم در خط پیا قطیار آن

حالت المرفوع را هم به وزن مصوب خوان

آپل نسبت سکن پشوال دان

چندریکه باشد پتو اربع پاکر نسبت

خاندان رتبه بود صاحب قران

و حوضه عشره باتوار پست جان پشوال

اوراج پست شاه اربعه آن

قوانین پست رکن باید زودت اربعه

پیم خط مسمی پند با حوضه پنج پشوال

کرک شش متروک باشد سارست ازان

کرچه اندر مع باید پیموایم کلمه ازان

هم بپاشی به طریق اهل سلطنت ایشیک

چونکه بودند آن عسکران در تحقق پشوال

اب الکتب
میرزا بی تو دل اداست با ذکر آن

کمن تجا جسته نه تو از روضه و ذاکر آن

از روایات صحیحین کمن تو هین زمان

میت نبه احصای می نم پاره شل آن

۱۰۶
همچ عملی نماید از غلب آنگهان

لیک ذکر الله تعالی میشود ممد آن

شغل قرانی رنختنی چون پاید بر زبان

مانند اجر ذاکر این اوستم پاداران

و همه اعمال افضل اقتح اویدان

با خوانم روی من شل ممد بعد آن

پست پیش مکین سپهر و زخم قرآن

جست و طیل از و الصنی از بعض شان

در میان حسره و سوره تا تمام ناپس است

بعد از آن از فکته نامعلوم مردی شده است

قطع است جایز هم قطع بر پیشتر

یا وصل هر چه خبرین نیست عایز ای عزیز

که وصل با کتیه آخر قطع کردی در رسم

این پس خواندن نباید هم که تو ای حکیم

آخر ایسا کن و یا خود منون که بر آرد

و در بود و به چو پیشترش خیابان موصول دار

پس صله ای صمیمت شانه اکبر است

پیش بعضی سین ترا پیکر شکیل آمده است

باب الحارج المخرج

ای مبتدی سینه را میسین ، تو

بشنو عن زقاعده مخج و بدان

همه جدا است از الف باقی حروف

(۱۵۶)

آمد بقول بعضی بپه مخج شش عمان

خلق اول دوم دهن و همین لب است

لیک میدان پیش عالمان بخوان

خلق و لغات سین در شجر می اصل است بعده

و لغت نطق و لیس شش پس هوا را از آن

در حرف تخی شان زده نزد اکثر است

نورس: * بقدر نیاز به پیکان

ایضاً قیام سخن مشکل و کر

پارم پان چونت بر هر کز این عیان

هر حرف علاقه گویند مغربیت

نزد لطیف طبع فصیح و در پستان

مجله نشت لیک تبخیر که میت

آنچه نشت تمام برای حفظ کودکان

همه ما و هم الف را فرای حلق آمد بدن

از وسط عین است و ما و عین و خا اذی می آن

کاف و زین کام و زین قاف و زین کاف

و زین هر دو چشم و زین و زین و زین

اطراف افراس است و اعمق السیاح

آنگه قیاسی می پدید آورند زبان

ضریت ضاد و محسوس آن بر شکل است

تقسیم و ادواتش مکن هر چه غافلان

آریان شود ادواتش زبانی که باریش

و ندان کرسی تو بهار کی زبان

و برزاقی اللسان با منتشایش نو است لام

هم ز بالا، حنک زبان زیر تر نون را تمام

زیر تر زبان را بقول سبوحه با نخوان

پیش تعجبی شان از بهر یک مخج از هر پیمان

از افراس فوق و بشم از طرف لیان

طاوود و دال اند کم ابوی ای یجان

از پنج دال طیف نام به حرف ادا می جان

آن طاوود دال قلم است و حاء تا تو کن بیان

بین یاد و صیف و شین غنی و لیس

مخوف بلام و دال و اکر زین فی

مجد را قرا شمرند ضا و ا هم پستیل

پیش بعضی است زنی حتم کوی غیل

حرف علت است او بی الف را می خوان

فلط شد ابو حیم مال و قابی کلامان

پیش حرف تلف آمد و ر بواقی شد غلام

با موافق شاطبی آورده اند تو کن معاف

این کتاب از کتب خطی است
که در کتابخانه مجلس شورای
مجلس شورای اسلامی
تهران نگهداری می شود
تاریخ ثبت در کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
تهران
تاریخ ثبت در کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
تهران

حادثہ چون کلام ایزوی منجواست

بے گرجہ پیش زبان میرا

کرنا طرقت نیستو استے بودن

حق اہم جاناظر و حاضر دانی

ایک منجوانی بصدق دل کلام کروکار

ستی کمیل فوارت کن بیان لیس و نہار

باصد دل بخزن و کریم قرآن خوان زسوق

ہر کہ را با حق خبردار است این باشد شعار

باطہارت باش اندر اطن و ظاہر ہم ام

و تیماوست تا پاپے و ت حق پے نظر

رومی دن کعبہ معبود و آرو پاک باش

دیکھ کر کہ آپ روزی چو کی اعتبار

پس تصور کن بشنودن از ولی حق کلام

پس از شو چو بشنوا زنی بوی انتظار

پس از شو کلام از حق شنو ہوا پستہ

میکندت شہ پاد و فتح شمار

و ملاوت ای خوشا جانی کہ از ہستی

دی خوش آن دل کین سعادہ او اورا کردگار

و عمل کوشن ایی اخنی کر نفع سینوا ہی علم

چون عمل پے علم آمد باطل و پے اعتبار

جز نیاست عزت با اکن ترحم پے نیاز

باب حمت مامیان اگر دہ پشک

مضطرب چون منبوم خواهم معشیت از تو باد

استانده حق بخواند رین

سایه منجواهی پر از شاخ خشک و پریه

عزت است انداخت کریمین و عتبار

باقی است کربار منی اشوچی صاحب قار

۱۱۵

هم ملن در این جهان و انجمن با اضطراب

سما بنا شمر و رور شد با خدا یا شمر سپار

از عین الیس کافور سیر مارا نکند ار

هم بفضل خویش پرین جهمت کن شمار

معدود و موجد کرده خالق برد بکار

از عقیده آوردند زند صالح نامدار

بدراما آید و در میان مسافران یاد آید

للقطوف من حبه الله بهر ایشان شده قرار

بجز آن دو در میان باشد چو که هستند که کار

فضل می باید ذریه العالمین روزی

چو که ایشان باز باشند از کبریا صغار

با امید حبه رحمان بودند طلب کار

چو که حبه می انجامد تو پزیر و کرد کار

چو کن فکون رود میشود شنی حبه

جز تو ای قادر که آرد چنین شنی استوار

زنده میازی تو بعد از موت ای پرور کار

آپا را که دقایم به پتون هم غیر یار

در رسم روز و شمارا صورتی مایه بپوشد و داد

نیت مخفی سر و مهر پیش بس با چهار

عالم و دانا بعلوم خویش اند هر دو دار

ایات این را می شمارم با اسب و سگ

کیندر و و صد نگاه و دو هم بخار

ایات آن شیطانی شد هم رو ایدر پندار

مجلس این را هم بدان مستاد و پست با چهار

اچن بر بایه کار کردن من نکردم هیچ کار

بر طغیانی شیطانی شد نظم دره آیدار

هست این را تمیز کتب نزد و زو شمار

از امداد فقیری تا قصر پست و اعتبار

حاصل کردیم و به چشم اهل انبار

هر نیک و بد نماید در چشمها ناکو از

شد تمام نظم اینجا با موشت کرد کار

زب مقبول سازد آینه کردم کار و بار

محمود رفته القادی توان را نامدار

اینچه هست علم خوانی بدان تو سیر

فقیر المدب شده اعظم این است خاک

هم بدان لا هور ا و را بود منزل نامدار

حرص و سیاهی رمن بردار ای برود کار

غفور کن از آن گزافان آنچه کردم با و بار

بست مسیر کردن چنین توانی کرد کار

با امر تو ازین خلقت شد هماندم پست

ناظم این جزیه باقدارین و را مان

باو اندر هر دو کون از فضل حی پستان

در هر دو حلقه و شترت این کلام

بمقتضی محمد روشن و السلام

بر طیفل مومنان اهل نظم و نیک نام

بهت از روح نبی سخاوت اصحاب کرام

بفرستم رحمت عم ربی خود شهسوار

ز آنکه او شد خلوت اندر شافع محنت دار

رسول رب العالمین ختم نبیان برقرار

شد طاعت و محمود و حسد نام شان هم ریب داد

برال اپ مطلب تر تیا کی جانے
 جم پس تیا بھینا اگر وہ نام
 دولت دنیا دینی دوستی ان کی
 صل علی مصطفیٰ سید
 کردہ اہم اوقات خویش و غم
 اکبر و نقیسیہ مشہدی ہم
 ہست امید فقیر اندر برور ہست
 دہشت کیر و ما شافع روز شمار

میت را پالو و رہ القاری عبون الملک یزید دوم
 البت من ریح سوال نہ الف و حنین ہجر النبی

صلی اللہ علیہ وسلم

پانزویہ جز چہار و تراکم

ARCHIVAL CELL

Dr. Zakir Husain Library

JMI, New Delhi-110025

MANUSCRIPT

(113)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَوْلًا تَعْلَمُ لِي كُنْتُ كُنْتُ مَخْفِيًا فَاحْسِبْتَ أَنَّ أَعْرَفَ مَخْلُوقَاتِ الْخَلْقِ لَا أَعْرِفُ
 خدایا کی من بگویم مر خدا را پیشمار
 کنت کنت مخفیا فرموده ای اگر دکان
 آسمانها را معلق کرده توانا است
 از عدم ما را توانا و دی الهی باشعور
 بعضی اطلعات کفر و بعضی اطلعات علم
 بعد خلعت رزق دادی بانهادیت خلق
 بعضی را کنج کنج و بعضی را انیم نان
 بی زن و فرزند و ان هم ذرات باقی

نیز ذات پاک او را یادارم بار بار
 خلق را پیدا نمودم تا مشوم من
 همچنین کردم زمین را فرشتگان را
 با بصارت بعضی خلعت از بصارت
 بعضی را خنکی و بعضی را کر ماحور
 تو مقدر کرده یار از کامر زوق را
 بعضی را قسر عال بعضی را بی مکان
 در پرستش و جان را نشود بیگان

خدایان توحید ذات بک
 صد هزاران رحمت بک
 انبیا و ائمه آخرت تا محمد
 سر طبع خادمش جبریل اندر کار و بار
 گفت که مان برهید سینه ششقلین
 یا رسول رب العالمین ختم نبیان برقرار
 از صفی آدم نهایت تاسیت
 تو بودی نور شمس و قمر را
 بهم بایر رحمت مرال را
 تابعین را بعد ازین تو هم بک
 کن تلاوت کر تو خوانی شرف را
 بهترین امتند این تباریان
 فخر دار در رب ما از غاریان
 خواجه اهل سواد صلی الله علیه و آله
 و ائمه فاطماتی و ائمه فاطماتی

بخت موصوفه و نازیدار چرخ
 برین چرخ چرخ تویدادیم
 از همه تقدیم سرور است بران
 بر صفت خدا جان خوب بگفت
 در این خلق بخواست این از کردگار
 شد حامد و محمود احمد نامشان هم زیاده
 هیچ مرسل نبود الا سبت
 است نور عاریت هر مرد و را
 همچنین باشد جمیع اصحاب
 بر بهمت بوده اند بهم بی نظیر
 یاد گیر از نا صحن این حرف را
 از خنده ایانند در جنت مکان
 از نبی احدی شی راست اندر زبان
 خواجه اهل سواد صلی الله علیه و آله
 و ائمه فاطماتی و ائمه فاطماتی

۱۱۹

در این خلق بخواست این از کردگار

عاقبت از عشق عرق اند نیست این را
عاز صبح فوت ذکر اند شد بی اختیار
شبه مهیا مردان پیش پل طغیان
مهر عالی بدایت نیست اینجا پدیدار
از شراب شمشیر و شیر و آب جوی
کافران باشند پیش اهل جنت خار
کافران گویند بایب قول تو بر حق بود
با تفرع مینورند آسوس اینجا کافران
هم بگویند گمشدگی ما باز کردیم اینجا
تا بود تخلیص ما را از عذاب دود
هر که اگر دمی بدایت گشت ادعای
هر که اگر دمی بیاورد چون شود آسوس
هر که اگر مخدول کردی هست انداخته
نیست نهان از دست تو سر و مهر و زنجار
در کند از جرم های خالق اعز زگار

و صلح و صلح را تابانند صبر و صبر
هر چه چرخ عالم گوی و از نواز و بال و پا
هر چه خواهند از خدا بپند اینجا بار بار
نیز باشد غرض کوثر با غنا هم میوه دار
از ازل کرد است رحمت مهر و مهر و مهر
زانکه کردند این سکن کفر و ضلالت اختیار
بت پرستیدن نکرد امر و زار ای صبح
کی صبر بودیم اینجا جانان و غافلان
تا کنیم اعمال صالح باز آییم پنهان
می شویم آخر ز قدر حق تعالی رسنگار
هر که اگر ادوی ضلالت مانده و مردود
هر که اگر توفیق داری کی شود او مالدار
هر که اگر عزت بدادی گشت او صاحب
نیست پنهان آنچه کردیم از دست تو
بیه کردیم از کنایه تا نگذاریم زمار

از فراق وصل تو گوریم جبار اندر میا
هر رویت چند باب یک چشم انتظار
هر که خواهی کنی از کار دین او اختیار
یا منزه اشترکی لامکانی لا وزیر

اما بعد پیش پنهان بارگاه هدایت و حرف شناسان الواح روایت که
ز ایران دوایر کریمه اثنا عشر لبنا الله کر و ان الله الحی فظون اندر هشتاد و هشت
و ظاهر و باهر است که تلاوت کلام معجز نظام ربانی خود را بایت قرأت
کلام بابرکات قرآنی بی تحصیل علوم ظاهر و باطنی گامی بی غایت
اگر چه دریافت این دولت عظمی و سعادت کبری بقدر موصوله
طالب تواند بود این بنده فقیر حقیر الهدایه مبارک لا اله الا الله
القیه ابرزده شفقت لازم نمود که بقدر وسع جهت تسهیل حفظ
صیاب و نظم ترتیب ایشان همه این قواعد قرآنی و بیان مخارج حروف
ابجاریت بنکسته بسته منظوم گردانند بامید آنکه چون ناقدان با بصارت
و مهارت و حافظان با فصاحت این عبارت بنظر شریف
ایشان برسد بتعظیم آنکه نظر کیمیا ناشر خود را در آن سه می یابند

لایب پنجم دوی نون سی
به که پنجم دوی تو همان من کرد
و اگر خواهی کنی بر کار دین او را
با همه اوصاف موصوفی و قادری

علم از اصلاح می گویند و برده اصلاح می گویند این می باشد
که استیلاحت می شود بنابر آن کلمه چند برشته نظم در کشیده که
مجموع طبعهای سلیم و ذهنهای مستقیم افند

هر یک به یک و چشم به یک چشم
نظم جو کلام از وی میخوانی
حق را همه جا حاضر و ناظر دانی
ای که میخوانی بعد از دل کلام
پاک جوی و پاک رود و جوی پاک
پیش از شود و بشنود از وی کلام
تا که لذت بیشتر یابی و فتح پیش
در تلاوت ای خوشحال جان که نهی
بر طغیان مومنان چون طغیان
در عمل کوشش ای احمی که نفع میجوئی
شروع فی المقصود بدان و تفکک الله تعالی و ایاناکه بر کوشندگان
الا الله محمد رسول الله دانستن و عمل کردن بامر عظیم است فی فرمود

که نص قطع ربانی و بی حیطه - چنانچه از آن خبر میدهد قال الله تعالی
وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلًا یعنی ترتیل و سطره بخوان توانی محمد قرآن را
یا آنکه روش کن تو حروف چهار بوقت تلاوت چنانچه سماع شماران
تواند کرد و آیت از حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه

جنین فرموده که الله مثل حفظ الحروف و اداء الحروف یعنی ترتیل
نخاه داشتن و قوفها را اداء کردن حروف چهار از خارج خود پس مبتدی را
از دانستن و عمل کردن بمقواعد و ادای که در ضمن این ابیات مذکور می شود
یاد در زمره آسانی دخل نکرد که حدیث نبوی از حال ایشان خبر میدهد
كُذِّبَ نَالِ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ جَوْلَهُ اصل در قرات تعلیم سما

عیست پس چای باید قاری را پیش است از ماهر که شش کند و سعی نماید
تمامی می نکرد و الله الموفق المعین باین دروس بیان بخوبی الحروف
از مبرد خوی تو پست و دشت منی پاد
سیبویلوید مخارج شان زده است کوئی
عجایدهم نیروان کو پیش فرستاد و وفا
چون صحت شوی تا تو در کلام کرد کار
وز دیگران کردند رایت پست نهانی
از خلیل خوی بخنده مخارج نینار
قول اول را برادر هم کنی تو اختیا
از زبان یابی تو عزت پیش مردم

حرف طه را بدین احوال بنویس

حرف طه را در بیاضی چونکه پیش از
با حروفی در تلاوت کن تو ایام از
سامعی را حرف عرف تو کن ای
با حروف خورشید کن ای
کر تو مردی عالمی با فکر خواندن ده فرا

روز نوزدهم از بیاضی و در حروف
نیز از آن رسم طهارت بنویس تو ای
هر حرف را کردی تو حق باشه
نیز مطلق لازم و هم دهن اری
اشک از چشم جاری کن

باب در بیان مخارج الحروف

ابتدا کردم مخارج با موافق قاری
همزه از حلقه رسیده عین و حاکم در بیاضی
حافظه تو در بیاضی قاف را از حروف
این هر دو را نویسه گویند قاریان
در وقت نوشتن این ضاده را تو ای
تجوید کردن هر دو جانبی را که توان
باشتر اطمینان جمله خواند سر و پایش
در نیک خواندن ضاده را ثانی نبوده غرض
هم بدانی نون را تو ای عزیز

خلق وسطی تا لب مجله را سازم
هم ز اول عین و ضاده نیز احد یکبار
بعده تو می شناسی کافی را هم بدانی
چشم و بین و بیاضی را وسطی بدانی
پوست است کرسی می ندان و وقت خواندن
کی تواند ضاده ای یار من کردن
بعده فاروق بوده در تلاوت نیک
کن را اول لام را نویسه وانی
تحت نون هم که تو ای

آنچه گفتیم نیز از این حافظه در دهان
 بدهد هر حرف آمد حافظه از این جهان
 بالای فطن از زمین هم حرف آمد
 کنار دانه بلب با سینه بزن
 اندر سینه نواری عنبر نالی نیک
 چون صفات حرفها درم نمودم خستیا
 تا تو تا و حا و خا و سین شین نام صلا
 در میان سس جدا خند کو تو ای حوا
 اخذت کشفیت شدیده خود صلا
 مستعلیا قط خضض خطا اید هم
 اطلاق را با افتتاح هم بدان سس
 صغیر کوید عا و ا بس و ز آهم فارا
 شین را تو کو کشف شین است ادا
 سا استظا را عا و ا سس استظا
 تفاتی و آن تا در خلف ادا و ا را

این کتاب را به طرف معرفت و تحقیق
 از مفسران و مفسران با هم با هم با هم
 که بسیار با هم با هم با هم با هم
 از دولتی که حرف را به کوهانی
 در میان صفات حرف
 هر دو خود استقال و انتفاع هم
 تا و تا و تا و تا و تا و تا و تا و تا
 مستعمل تعلیم هم و تا و تا و تا و تا
 در میان هر دو شدت و تا و تا و تا و تا
 تا و تا و تا و تا و تا و تا و تا و تا
 هر چه گفتیم ضبط کنی است این و تا و تا
 است این و تا و تا و تا و تا و تا و تا
 لام و را را منصرف تو ای را و تا و تا
 هم و تا و تا و تا و تا و تا و تا
 و او یا را با الف تو هر کی را و تا و تا

طائر جانی جانی

نام آنها که بیایدی بر او جنبش
احتمالاً فتح باشد تبار املک و روان

باب در تبیین

ماضی حرفی تهجی پیش از اعظام
نویسند مکن هم منقول در کلام کردگار
ما قبل مضموم و راء او غام غنه توجیه
و نیابتیان نیز فنون بعد و صنوف
اندرین کلمات اربع مانع او غام
هر کجا باشد مکن اول از مشدین دان

مجموعه قلی علی هم کلمه را یکسان
همچنین او غام در جنبین احد هر مکان
پیشین یوسوس الذی را بار از اظهار
میهم ساکن را بدانی پیش و اواز پیش فا
در حروف باقی اظهار هم اخفا خواهد
قلب کردن هر دو را با میهم تر و قیام

بخت نشان فتح ضم و کسر توجیه بیان
و او با هم موصوفای برادر و همچنان

باب در غام و اخفا

او غام مظهر قلب هم اخفا احد بعد
پیش حرف حلق وانی هر دو را مظهر
لام و را کا بعد اینها که بودی عنه حان
بهست مظهر توجیه و بیجا هم بهی نهی صان
بهست مانع نقل اینجا هم بدان توجیه ای
اول اندر دوم مد غنی مظهر توجیه
او و نفر و بلکه پیشک احد این نشان
مانند این بی ریکم ای حافظ این خوا
مد مانع بهست اینجا ای برادر نیز دان
ان میهم مظهر میشود و هم خلف دارد و راء
همچنین در طبعه با کسر که بیجا
که بیاید بعد اینها حرف باقی نشان

پیش حرف باز نهادن و در آنجا

بعد مشخص این همه ای قاریان

باب در بیان تفخیم و ترفیق

باتمام قاریان مولا امیر را بخوان
چون باید را بکسری جان من ترفیق
گرنه باشد بعد برای هم به آن
راضع هم بضم و نپاید هر یک
بفتح هم رای ساکن حافظ تو هم بخوان
پیش از آنکه سوز باشد یا کن هم بدان
چون بهتر هم قدیم بر سجد و هم
خلوت است و راه را تو حافظ و رفیق
همچو در محرابه پیش قادی ای رفیق
هم بدان که از این است مرتق و ای
خبر را بدو و قیابار من تفخیم خوان

که بود این بعد فتح نیز خیم ای جان
که ساکن است این بعد کسری جان
هم نباشد که اصلی پیش را می و الیا
از میان تفخیم خواندن هم بیاری
بعد فتح هم بضم هم به نای یا جان
ترفیق خواندن است و تفالک تقوین
نیز باشد قد قدر هم تحت فوقان
تفخیم از ترفیق اولای ای برادر هم
قطران در همچنان دو وجه است ای رفیق
نزد بعضی است تفخیم هم بکوبای جان
هر دو را ترفیق و صلا حافظ تو هم

باب در بیان وقف و وصل

و میانه و وقف و تفریق قاریان

همچنین انداخت با حضافی را و یا

و نه کردن در علیهم پس فتنی روا
الذی یحفظ فلان تو غیر از اینست
نماز کرده اند کسی که وقف کرده اند از آن
بلف مجرم می شود که قصد کرده این
هم عیناً الفقه ما دهد کوشش کنی تو حفظ
حذر کن تو وصل کردن یاد من مومنین
کر کنه بستی اندین تو هست اینجا هم
وقف کن تو طاهر ایم تا سالی شود
چشم را هم وقف وصل هر یکی باشد روا
زاجر باشد و بر عکس این تو هم بجز آن
چون شود بستی وقف حرف لا را بر
چونکه باشد لایق نهادن مواضع کن غیر
بی نفس گرمی شوی تو در تلاوت خدا
چرا باشد که وقف است و علام
هم بدان اقوال بعضی بهر قولیست

تو محبت می باشد با جنبه طریقه هم
بیکدیگر هم من تانستیم این دو
از مضمرات کوبی تو نقل آمده مشک
همچنین بر صریح یاد داری ای جوان
این روایت نیز آمده در فتاوی ظاهری
تا باشد متصل مابعد خود ای مرد دین
هم نیامده الذی را وصل کردن در کتاب
کر نه استی اندرین نبود ترا و می معاف
تر صرح و ادون وقف را بر وصل آمده در
صله ایم وقف وصل هر دو امدای جوان
بستی مخیر اندرین تو ای برادر خاکی
منیت با جلد وقف کردن هم کن تو ای عزیز
ابتدا کردن در اینجا هست جائز است
بهر یک یا با یا بی تو وقف این دو مقام
او در قاف علامت جهت اینست ای امام

به کمال از قبیل فعال که در هر یک از این
 موضع از الزامی عاقلانه و در وقت
 جزا ترکیب کرده است امام اود
 تدریج حاصل کردن با قبال هیچ حال
 با قبض و بقیل و لای قیل و فعال
 حرف ساکن میشود ای جان من در وقت
 بدستگی حرکت حرف هم بخوان نور
 بلا تبار و هر دو لب شام کو ترا
 و شام در رفع هر دو لبه سمعده ان
 در فتح و نصیب منع کردند قاریان
 لب و دانه منوشند هم جمع با هم
 پیش از مضمرا و او را به یولیا اختان
فصل در بیان ذکر
 لفظ فارسی معنی چند و یکی نظام
 مبرور به ناسیه هم عاقلانه در کلام

نبینم و حاصل کردن نیست و در وقت
 نیز بعضی قاریان هم در بعضی
 از این حرف هم بدین طریقی
 نیست باینجه که متوقف را کمال
 نیز نیست مگر در هم که نوبی و حاصل
 از حرف به طرف کلید و وقت
 که نوبی و واقعی بشنود من ای بار خدای
 بعد حرف ساکن بی صورت که در کمال
 در هر دو روم اری و نکستی توان
 معمول است در کل و انوز و نوبی
 نیز حرکت عارضی هم دو باشد و
 نزد بعضی سخام روم اتکان شد
فصل در بیان ذکر
 اول و شرطی بخون نو و دم خبری با هم
 زاید به باجد کو ترجیه بکنیم

کمال

بعد بفهمی بدان هم نیز موصوف
شش امر شرط باشد شش تا در حق
هر خامس کف آری سادسین حرف
سجده و بهر تاسع عاشر قرص بجا

پیش از عالم تو کن رجوع ای دوام
ثالث هم خواهد رابع تا صفت
سابع را حرف جیم و ثامن هم حرف
درجه کفتم گوش کن تو نیز از می دروا

وقت را شش مرتبه تو هم بیاری یاد
وقت صالح نیز خوان نوای بر وجه
فصل در وقف تنفس و غیره

نزد قرار معظم وقت بچنان
تنفس و اسال مد و عمره است و زیاده
بفتح و قضا حضرت نیز بعد از آن
و بدانکه خواجہ امام والدہ رحمۃ اللہ علیہ وقف داشت شش مرتبه قرار

داوود است وقف تمام و کافی و مفنوم و صالح و حسن و قبح
وقف تمام است که کلام تمام بود و مستغنی باشد از مابعد
خود مثلاً از اول سوره البقره تا المفلحین و وقت تمام

چونکه قصه که من از اینجا تمام شده است باین پنج آیه بعد از
الَّذِينَ كَفَرُوا وَلَمْ يُعَذِّبْهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ صفت مشرکانست
ووقف تمام و از دامن ایشان تا امروز کوع سیزده آیه که از آن
علی کل سنی قدیر صفت منافقانست نیز اینجا تمام گویند
و کافی آن باشد که کلامی بود مانند کلام تمام اما تحقیقت تمام
نبود بحکم آنکه ما بعدوی قصه دیگر باشد هم از قصه اول مثلاً
از دامن ایشان تا یکذبتون وقف کافیست و وقف مفهوم آنست
که کلام بود مفید و مفهوم نزد مخاطب و متکلم بر مثال سوال و جواب
که کتوله تعالی و ان قال ربک للملئکة انی جاعل فی الارض خلیفة طوقف
مفهوم است و سخن پنج و پنجم و نقد س کت ط نیز وقف
مفهوم است چرا که نزد مخاطب و متکلم بر مثال سوال و جواب
مفهوم است و درین صالح آنست که کلام بود مفید و کوتاه و در
معنی تمام بود از جهت اعراب نه از جهت تمام قصه کتوله تعالی الله لا اله الا هو وقف صالح الی القیوم ط ایضا صالح الی اخر الاية لا تاخذ سنه
ولا نرم ط ایضا صالح الی اخر ایه و قالوا نخذ الله و لک سبحانه ط

صالح هو الغنى ط أيضا له تافى السموات و تافى الارض ط ايضا
ولا تقولوا شئت ط ايضا صالح ايهو غير انكم ط ايضا صالح وانجد كلام
خدای عز وجل مثل این مثالها باشد وقف صالح است از بهر آنکه
هر چند بظاهر کلام قصه است اما بروی معنی و اعراب تمام و مفید
چونکه فایده تمام بهاصل آید اگر وقف کرده شود برین کلمات مانع
وقف صالح باشد و وقف حسن نیست که فقها و ایام دینی
این ابقاع است اختیار کرده اند از بهر معنی میان دو کلام مختلف
یا در میان دو اعراب مختلف هر چند کلام تمام نباشد و فایده
حاصل نیامده باشد و وقف ششین باشد سامع را ابیاس
و استیاء مانند کسی را کان نشود که معنی کلام بر همان جمله
که ظاهر لفظ است مثال وی قوله تعالى ختم الله على قلوبهم و علی
سمعهم و ابصارهم و وقف حسن است تا در میل شود که ختم
بر قلوب و سمع و ابصار واقع است نه بر ابصار بهم قطع
بمعنی شایسته ابصار است و غیرین و قوله تعالى "سيقوم سؤل
لهم زمني لهم و وقف نیکو است و اعلی لهم انما سئلوا است

زیرا که تسبیح فعل شیطان است و اعلی عبارت از فعل مری
جل و علا و اختیار وقف درین جای برای نسبت که فرض شود
میان فعل شیطان و فعل حق جل و علا و از رسول بر حکم التوکل
بر حکم وقف کند و قد اخذ میثاقکم ایضا بکنند تا دلیل شود که دعوت
فعل رسول است صلی الله علیه و سلم اخذ میثاقکم فعل حق سبحان
و تعالی و امام بصری از بهر این معنی و قد اخذ میثاقکم میخوانند بلفظ
فعل اکم اسم فاعله تا فرق شود میان دو فعل مختلف
بلفظ مختلف و بعضی این چنین و فعلا را وقف بیان گفته اند و بعضی
وقف غیر گویند و وقف قبیح است که بر کلمه کرده شود
که در حکم ما بعد داخل باشد و بجهت وقف معنی متغیر شود که قوله
بتعالی بعد الذی جازک من العلم و ابته ارکض انک اذا المن
خطری عظیم و اگر در بهات بهات و وقف کند
و ابته ارکض لا توعدون ان ہی الا حیاثا الدنیا بخلت
به است که این که کفار است پس قاری باید که عالم باشد
تا درین مراض و امثال این وقف نکند و اگر بضرورت

و مع کرده باشد و در عرتم از البتة رجوع با قبل کنند که کلام متصل
 شود و فایده کلام بحاصل آید و گفته اند اگر چنین نکنند انتم شود و اگر
 بقصد کنند لغو باشد منها و نیز گفته اند که قیج را از این وقف
 بر نغنی کرده است که بعد از واثبات است چنانکه لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ
 وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً وَمَا عَلَّقَ الْجَنُّ وَالْإِنْسُ
 إِلَّا لِيَعْبُدُونَ و امثال این مواضع بسیار است و اگر وقف
 بر نغنی کرده شود کنه عظیم است اگر فراز بلا حفظ خوانند که قیج
 قرآن منست در ثانی هم مرتبه شود بهتر و اولی نماید و بعضی گفته اند که و
 بر هفت نوع است تنفس و ارسال و مد و همزه و قصر
 و هم و اضاف و وقف تنفس مثل مالیه و آنچه مشابه او باشد
 و این را بجهت ان وقف تنفس میگویند که تا احراف مهموس و همزه
 در وقف نفس مان میرود و وقف ارسال مثل قوله
 تعالی قوله و این را وقف ارسال بجهت ان میگویند که در وقف
 اواز فرستاده می شود و نه کشیده و نه مدده مثل تعالی
 و القلوب یعنی عند سکون مد کرده میشود و در وقف همزه

قل ای وری زو بعضی قاریان هم
 در همه جا فکر کرده این حکم را حافظ گمان
 نیز اندر قریب آمده بعده در نظر و ان
 وقف بی را حفظاری نوکرا اینجا
 همه می کن هر چه گفتند این من
 هم بی انی را بخوانده در کلام می جا

این

فصل در بیان معانی

و دیگر در کلام حق عزوجل و علا در بعضی مواضع است و این
 پنج بحسب معنی ملاحظه کرده وقف بطریق معانی یافته اند
 و معانی در لغت دست در گردان یکدیگر انداختن و بغیر گرفتن
 دو شخص است و این وقف را معانیه بنا بران می گویند
 که دو محل وقف یکی هم اند دست در گردان هم انداخته اند
 که اگر از یکی گذری ان دیگر نگذارد که از وی گذری مش
 از اول بگذری بر ثانی و وقف کنی یا بعکس این این وقف
 را مراقبه می گفتند باین معنی که محل اول حشم میدارد
 که بروی ایستاده و از ثانی گذری و ثانی ایضا حشم میدارد
 که از اول بگذری و بروی ایستاده و باین معنی گفته اند باین معنی

که محل وقف که اول است بدل ثانی بکنه یعنی از اول کذا
 و بر ثانی توقف یا بعکس یعنی بر اول وقف کنی و از ثانی بگذری
 و معالقه نرود متقدمین شانزده جای واقع شده است و نرود
 متاخرین نوزده مواضع است که غیر از شانزده است
 و از متاخرین همچنین منقول است که این شانزده که مختارند
 موافق تقسیت و این نوزده که اختیار متاخرین است
 تفسیر و الله اعلم بالصواب و این شانزده و نوزده مختار
 قدماست این همه را میگویند تا بمبدا میسر شود
 پس و پنج جاست معانی هم در نوزده
 شد مشخص نوزده هم در نوزده
 قول اول را بگویم هم شنو تو ای
 بقره ماید بعد ه نوزده با هم این
 اندر فرقان دوام هم شنو تو بعد از
 سوره اعراف و حرف بعد از
 نون با هم مدثر حافظا تو کربان

آورده اند در عمل این را جمله فراد کلام
 می شود تفریح اینجا یک یک هم در میان
 اعوان و توبه بخت و عدی هم بولوی
 شعراء اندر نیز آمد حافظی هم یک مکان
 در محمد باطلای که نام تو نیز در آن
 قول قدما شد مرتب این آری کمال

قول نمانی نیز کویم سونو بعد از
 اگر بخوانی بقدر این است که
 مایه اعراف و بواس بعد از جهان
 سوره احزاب و مومن هم بدانی باز
 همچو در قدر که توانست قاف نیز خوان
 و سجدات را در کلام می
 مریم و باج آمد بعده فرقان بین
 فصلت و النجم استحقاق بعد ازین
 درج نمانی را بدان که هر چه است در شافی
 سجد را در صاوار و در جنت با دلیل
 همه سجدات واجب است پس علم
 زینت تو به یک سجد که است
 شرم تو باد اگر چه در جنت
 تو کنی از سجد او سر کیست

قدر
 چون تو هستی در عزت ای اراد
 بفرمایم بگو تو می آخی در زیارت
 بود با فرقان آمد در تفصیل هم بعد از
 بافتن محمدر در قدر که توانست قاف
 این قول را کردند و ایستادند در جنت
 سجدات قرآنی
 اند اعراف و بعد بانی هم مثل آن
 سوره سجد به نعل نبی که در جنت
 اند اقرار بر او و بعد بانی
 بشنو من ای قاریا تو را نویسی
 سافعی و نیست اینجا نیز در جنت
 سنت است و پیش و بانی هم بعد از
 تاج نور سجد سر افکند که است
 سجد طاعت بر دوش ازین
 به ازین مشهوره قدم در شعی

سجدات قرآنی
 سجدات قرآنی

شرفی که در سجود میزت سنجیده است
نصف نفس بخود است که امتیاز
کفی که اندوخته خیریت کفیه است
هر کلمه این بر دو هزار و صد مرتبه بخواند
مغسب میخواند بر آن تو سگفته را می غار با
و کف با سین بعد سه سوره قیام می خواند
دو اندر اعراف اند نزد فراد کرام
و یک کف و سلم بجعل معوج ساخته و در طین مرقی ساخته و در تخم زیت
من در راق در مطفین بل ساخته ران در اعراف طمنا و فحشا
کنند و ایضا در اعراف اولمیت کف و در یوسف
عن هذا سگفته در قصص حتی یصدر الراء سگفته
در بیان متفان و موصول
اندر اعراف ان لام مضعین با نون
سوره یسین و ج و بادخان سم بعد از
با خلاف است ان لا نزد سوره انشا
محسین در عدد ان باشد پس این
در کلام پاک ام من قطع است
یکی بالا در پیش آمده و دو تحت ان
مخفف نون خوانی یا ر من یکی
مقطوع من مطلق هم روم اندر ان
من مازر قمار بر بود و اذاجا خلف و ا
عن من یشاء عن من ثونی نیز تو که می

این لم یره با قطع دان توان کمین
 هم کن جگر اتو وصل دانی هر مکان
 این است که در تفریق است از یکدیگر
 این است که در کتاب است آمده است
 مقطوع فی مائنی در بقعه آمد این
 اندر انعام فی مائیم کبوتو در مکان
 این است که در سخاوت است فی مائنی
 اندر شعرا بدانی قطع آمد بی خلل
 این مایه عون لقمان نیز اندر ج دان
 نخل ما انعام آمد بدو در انو خلف دان
 قل پیش ما اختلف است و بعد تو وصل
 من کلها را که بقطع است این هم یک
 قاینما موصول خوانی نخل اندر همچنین
 هم طول اندر و از باب است موصول
 درج با عمران کو تو نمائی احراب نیز

هر چه گفتیم این تا فهم کن موائی
 بود اندر است غالم ای برادر جان
 اندر انقال توبه بود به سفتی قضا
 نیز اندر مایه است همچنین یک یک
 انبیا با نور آمد هم بخوانی بعد آن
 اندر شعرا بر دم نیز آمد کبوتو از آن
 غیر این موصول دانی مافضا توبه
 ان ما انعام اندر هم هم کبوتو از آن
 پیش ما و بیج بخار قطع کرد به ظاهر
 اندر اعوان دانی پیش ما هم بخوان
 در بواج اختلف اری جاجا تو نیز
 احراب شعرا هم نشان تو نیز اختلف
 عمر نهوار احب ما هم موصول است
 در رتبت همچنین است وصال کلائی

مختصر در بیان این فصل و اصل انجام
لام باره هم بدانی قطع کردن اندام
فصل در بیان بعد از آنکه منقول باشد بقرائن
بعد ذکر الف باید در کتابت ای حوا
هم باری گفت! دو لفظ است و اندر
در اینجا اخطا در آن تو باطلاتی بعد
مالک الملک یا مالک جهان
که علم باشد لفظ صالح است حذف آن
بنواریت به لال الف مذکور هم بخوان
فصل در ذکر این دو الالف
سرکاء الفطاست معزودین ای دو
بواو الف مینویسد در کتابت هم
جزو شری و شریز نیست همچنین
قرین در لم تحت آن هم باز خلف
مکرر یوسف بی و او الف است

ولات را معصوم گفتن غیر لازم است خطا
نسوا گفت هم معارج بعد از فغان
فصل در بیان بعد از آنکه منقول باشد بقرائن
و اندر طبعی در بقر خوانی همچنان
در ذیح اده همچنین دو لفظ کو تو سکی
بمسلات نیز اده ای برادر شد بیان
صالح و خالد بالف اده هم
امی با صالحی بالف باشند میکان
بعد عصبوا مینویسد الف اینی کاتب
لوا و الالف
اندر انعام شوری هر دو را تو کن
نزد و ابام معظمت هر دو
دو اول از مایده هم بی خلاص شد عیان
در همه جا از عفره مینویسد غیر این
بوعمر و او را این را همچنین است ای

بدو او هست هم نسوا الله شیخ ^{دیوان} نیست این عمو او چه پیش از کثر هم
 او خلی با یاد منم اندر زیند ^{بسیار} این اندر عواید حافظا تو هم بخوان
 و گری که بسا واقع است و مرقران هست و دو جا

به به هم پاری لفظ ذکر می در شما ^{بسیار} هست و دو جا هم بهانی در کلام
 اندر انعام سه اعراف دارد هم می در اینها تا می بدان نوا می در رازی
 موصوفین در او هست نیز اندر صا ^{بسیار} اندر شعرا و امیر حافظا تو یک کلمه
 نیز سنیت نیز مومن با و خان در محمد همچنین نیست قاضی اندر دو
 در مدثر ذاریات بعده وانی مجلس همچنین ^{بسیار} سح اعم فریادیه سیرین

باب تلطوفانی در کلام عز وجل حضرت دو پنج جا و صحت

هم بدانی مطول آمده بختاد و پنج همه را می شمار می حافظا تو همچون
 یکبک هم می شمارم در کلام کردگار آنچه گفته نوش کن تو که دوستی خدا
 است و انت بخوانی هم در انتظا شده مقرر لفظ نعمت بازده نیز از
 سنت و لفظ کلمت هم پاری پنج یا ایت هم یاد از می ذات اند کنج
 کلمات اندر مومن هم دو در خف دان اولی بونس را بهانی فی خلاف
 سو انعام اندر نیز دانی تحت آن همان لفظ کلمت پنج شده مشخص

۱۱۱
 ۱۱۱
 ۱۱۱

نیز نظرت با بغیت بنت جنت
ایات کو از یوسف هم دو غیابت
غیابت ملک و سلاطین و ان
هم بدان معصیت را آمدست و در دو جا
ولایت مع والای شجرت هم کجا

فوت عین در قیصر هم غیبت
سم ایت من برید و عنایت
جلالت با شریک و هم کجا
همچنین در مومنون بهیات را ان کجا
بعد از صفات خوانی حافظان و هم کجا

در بیان ایامی هفت قرا

هفت قاری روشن اند همچون بلبل
سیح مدنی است نافع بود و حال
فصلی در بیان این کثیر بحال
بوغرم نامت و در بهر دایه توانی
دور می و کوی زنجی اخلاصه اند هم کجا
ایم عامر اربع هم نیز دایه و هم کجا
عالم قاری حامد هست او هم کجا
شیخ خمره سادش هم نیز هم کجا
شد کسان سابع نوهم بر کجا

کل قاری را در او می نیز بهشتیان
پیش او ملون و رش خوانده اند هم
بزمی و قتل و کشته اند و هم کجا
پیش او یکبار بزیدی خواندای اهل شیره
سیح اعظم شاطیعی او در این باب نیز
هشام الامان رکوان بر دو کجا
بوکر با حفص دانی هر دو را روی بدن
خلف هم نکاد و کوا و اسطر و او مان
ابوالحارث و ربی شکستند تا بعد

و بیان رتبه نفعی که با یکدیگر می رسد و با بعضی
 شود ایج و حسن و بعضی که نفع فتنه رتبه
 است رتبه نافع فالون و رتبه و هم
 به رتبه تا قبل عبده و هم به بین
 این عام که نافع باشد لام هم در و بان
 فار حمزه خاد خلف و خاف هم خاد و بان
 تا زبردتی که رتبه خود را دانی هم رتبه
 از برای کوفیان هم بیماری رتبه
 شامی با کوفیان را رتبه اینها است
 بو عمر با کوفیان هم غنیمت را کردن حال
 غیر حفص کوفیان را رتبه صحبت هم بسیار
 شامی رتبه هم رتبه این را رتبه شمار
 کلی و بعضی هم شامی رتبه اینها است
 نیز مدنی را یکی حرم است شامی رتبه شمار
 از رتبه هم رتبه عبده و خود را رتبه

و آن یکی را بدان تو برستی این رتبه
 حاکم و دوری یا سوسی را بین
 نون عاصم و شعبه بن حفص رتبه
 رتبه رتبه است که شامی رتبه شمار
 معلوم کن چون که از خارج سونی از بهل
 غیر نافع تا رتبه اینها است
 با یکی هم کوفیان را رتبه مدنی طلال
 برای حمزه هم کوفیان رتبه شمار
 صحیح است که کوفیان رتبه شمار
 مدنی یکی رتبه رتبه شمار
 از برای یکی و بعضی حق که تو خود شمار
 نافع با کوفیان رتبه کرده اخسبه
 رتبه رتبه در شامی رتبه شمار

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله

بشیرت ملاقات کسی که تو را می بخشد
زیاده می کنی تو استعاز این زمان
بست جابریم سنو نو پیش فایده
مقبول اکثر هست زاید به طهارت بوی کا
مستمل در غیبه لایق نفس بعد در ادا
چونکه هست ای که تو را این نعل محال بود

باب در بیان بعضی از

چونکه ردی است امر سوره را ای
ان زمان کوئی تو بسمل جبر است
بسمه ای بوقت پیش پس هم ای
بسمه را وصل کردن با ابتدا سوره
عکس این مجموع دان تو نزد و داد
هر چه گفتم که شخص کن تو تا بانشی
بسمه از رای اما ای می باشد که درین سوره ذکر اما نیست
بلکه ذکر قتل است جناحه درین باب بغیر و ان
قوله لا اله الا انت شکرت خیر وجه تو هم و نه اهلو المنکرین
تافه بس که بشید منزکان راه جاکه بیا سید و یکجایید مشرک
همه ولا الضالین لا یسبح الله الرحمن الرحیم

بدان که این دست و پنجه راست که قزاق است مسج را درین
نه جمعه داخل ساز و چون دیدم که باین اصول میکشد تا مردم بر قزاق
امام اعظم رحمت الله گفتا کردم بدور وایت راویان ۱۰
با حق و بیان احتیاج است به این عالم عاصم

یعنی ابوبکر و حفص و عمر و ابی بکر و عقیله

راویان عاصم در چند جا کردند و

بشمارند تا آنکه اید هر کس

همراز و با همزه دانی لفظ بنزد

نماید و چهره نسل آمد با دو فتح هر کس

میگانیل از میکان آمد و مهر خود

جمله بیستی را پس با دو وجهی هم خوا

بفشد باقی و ادخوانه هم و نشد

را بر رفع بر آمد هم بدانی امی جوان

تکلمه را هم میگوید و این است

بیوت شد با بیوت اندرینها کپس

در بوقی همه این نوید و در

میکند ادغام شعبه ذال و حرف

نیز دویم نخوس میشود و او ایم

بعد را مکسوز همز شیر و نشد پس

با بفتح بعد عمدی هم پیار و این

ام تقو لوان است غایب شد و او

خطوات را بطا و ساکن هم میگوید

اندر مخرج شد و صا و آمد نبدان

تکلمه را هم میگوید و این است

فاده با حیزم دال تیر اند در دو

و صیغه یارفع تا نزد او شد هم عیان
جز باضم زاده است مشخض مکان

عده نو در یکفرنون خوانی پس کن

غیر یحیی باید به رضوان است باضم را

سحین ساکن تا باضم در صنعت نیست

جز اول بارفع همزه اندرین سوره ذ

اول حریم به سب جنین در انبیا

هم از واد لونی دیووده هم بیار

ینبعون را بار جعون هم تا هم یار

ما یفعلولم یکفروه این هر دو را خوان

متم و مشامت هم باضم باشد هر جا

هم بیار یحیی چون را بر او با حرف

تا

بصلون را باضم یا رفیع یو

تا

هم از و باضا و اده اندر حفظ بهار

دو بخارا با خفا کسر عین شد عیان

فلا تیر با دمه کسر زال بعد از ن

عین نمرود

تا دغیت شد مخفف هم معروف به جا

لفظ ذکر یا نصب همزه در اول بجا

هم چنین در دوم مریم هم از نر نه ایا

القام اندر تیر او را هم بیاری با صفا

اندر نهاده تا ساکن با سه و یک تا هم

ج شد با فتح حاء هم کبی نو اعتبار

القرح قرح نیز دان باضم اده جا بجا

تنبین آنکه تمون تواند نهاده خوان

هر چه گفتم کن تصور بعد از ادب

تا

سوره النبا

هر دو در دوم فتح اده هم بی اهل

تا

منیات جمع مفرود اندرینها فرسخ پا
 همچنین احصا اندرین ارم تو کمر او
 بدخلین مجهول خوان تو هست این درچار
 سوف بوقی باخوان باثون اینجا شد عیان
 همزه جاری در حل مستوح خواندن
 لم تکن تذکیر خواندن هم بار تو کجا
 درشا باحریم و الطول امر در درو
 ب در کردی مرتب حافظ تو کجا

سورة ق

نشان را ساکن خوانی ای عزیز او
 نیز چنین به خوان تو شد مرتب این
 رساله را جمع خوانند اندرین هم
 وعقد هم التحفیف امده استحق مجهول
 غیب را هم با عیون اندرینها کسر
 نیز از حکیم خبر هست اینجا هم عیان
 بدی دایمی ساکن است و نیز مداندان
 تا و مارا کسر خوانی نیز اندر او مکان
 اولیاد او پس با جمع خوانی ای
 همچنین امده سیو حابده بی نظار

سورة انف

اینجایم که را اندر یصف بدان
 قسنتم با نصبت شد لا کذب دفع با
 لا تعقلون با عیب هم هست خشن
 هم از در ضم حقیقه آورند با کسر
 ضم یا یافته رای حفص خوانده مکان
 نکون را بار رفع نون مهر شعوبت
 تسبیح را هم بخوان تو هست ثابت
 هست این لفظ مکرر امده است

دو حرف را خوانده اما لفظ را
 که باید پیش ساکن مثل این است
 و پیش نام بار فتح است و شد رعایت هر
 منزل تخفیف را پس از آن حرم بدین
 اندیزین که بسیاری به شعبه اندیزین
 نخست بادوم یونس اندر قرقان نیز
 مکانات اندر خوانده که باید هر جا
 تذکره است و این جای خوانده ای غلام

کو شش کن ای قاریان تو هر چه کلام
 رای را خوانده و اما لفظ را نیز در
 آنها افصح و کسر آمده هم با خبر
 هم به هم کسر را در حجاب کو حسن
 بصیرت با صد عین را تخفیف خوان
 در سباه هم مجتهد است با تقوی و انی عزیز
 این مکن تائید خواندن به هم
 آنچه حکم فیهن آری تا را باشد ملام

سوره و عرف

سوره اعراف را آغاز کن تو ما را
 هشت و شصت و شصت نیز و شعبه
 باد و همزه انکم تو نیز آری در ادا
 بار ساکن در معنی تو هم بخوانی هر جا
 از انهم را حافظ هم نیز در دو همزه
 در کسر را بر شون با هم آمده اند

به شعبه تعلیم ثانی بخواند بی ملال
 بصیرت را و خوانده اندیزین بهی
 لفظ این کتابی همچنین است
 نیز ملحق است شد و اندیزین در میان
 و در خواندن محقق ای برادر هر جا
 اندیزین سوره بنجل شد مرتب این زبان

ام را که سور میم هم بخوانی ^{در آن}	اندر طم جهان است گوش کن ^{نیکو}
در میان دو فتحین ^{بار} سکن ^{است}	خلافت یزد و هم آمدست ^{نیکو}
مغایر رفع تا مهر او خواندند ^{نیکو}	هست مخفف یکسوی دان ^{نیکو}
کشید در قلم شین فتح را ^{نیکو}	عمره بعد کاف نون در شر کاد ^{نیکو}

سوره انفال

هست سخن موی و هم کید را ^{نیکو}	ان را خوانده کسب نیر ^{نیکو}
در تیارد امله بر بی ^{نیکو}	از همین سوره بگوی ^{نیکو}
از سوره طبعیری مهر او حرف ^{نیکو}	نیز روانه صدی ^{نیکو}
نیکه اظهار یاجی را هم ^{نیکو}	حفظ با لغام خوانده ^{نیکو}
یحسن را با خطاب او ^{نیکو}	کسری در سلم هم یا محمد ^{نیکو}

سوره توبه

بجفظاری حافظ کلمات ^{نیکو}	عشره انکم را جمع خواند ^{نیکو}
بفضل الله فتح یازدهم ^{نیکو}	صلوات را کو بیع خواند ^{نیکو}
هم بود آمدست این را ^{نیکو}	هر جوان هم بعد حیم ^{نیکو}
همچنین است لفظ ترجی ^{نیکو}	نیز بیع را خواندن ^{نیکو}

هست مسکن را از جوف با امانه واردان
 این قبیله تا بهضم ای برادر کن پیارم

سوره یونس

در اوایل سوره هم هست امانه ای جواب
 همچو الف لام راطس بر جهان
 طه را نیز از ری و شمار ای نیکام
 بعد و راهم امانه تو بدان ای شیکام
 سم از توشه کاف تا بهضم کن تو ای غلام
 اندر جم جمله جان امانه با تمام
 در فیصل خون ارد همچین بجعل بدان
 بار بودی سدا بکه هر سعه هست عیان
 کر بای لفظ ای حفوظه تیرگی
 در دوم نخی جیم را تو غیر شکست شکیل
 نزد مشبه کو مسکن هم پیاری دادا

سوره هود

فصیت با فتح عین نیز حفت جواب
 ضم میم فتح را هست بحر مهابدان
 یانی را فتح خواندیم هست اینجا
 بهم و دیوان تو نیز دانی نیست
 غیر این سوره مکر خواند شعبه یکدان
 کوش کن ای قاریان تو هر چه کلام نیز
 من کل را تنویس ای اندرین هم فلاح
 نمود را تنویس خواندند هست این هم
 هم از و یعقوب رفع وقف از پیشان
 در حال کوش ای برادر تا توانی با صلاح
 اندرین با عکسوت سوره فرقان بدین
 بهر حفظ نصب آری نیز وصل بدین

سورة بنی اسرائیل

ایسوا بتوحید ادا و راستنویسید
 قسط است با صم قاف هم بپارید
 است بنو لوی در اول تبار بعد از نوح
 در هیچ بنو جلیک این هم جزم و
 فتح خاتم لام را کن در خلافک منجما
 هم غیر از اندرین آوردن انتظار

سورة الکاف

من لدیه در ضم و اسکان اید و شمام نیز
 نوا و با کسر آید هم از نو و ان غریز
 شد زو هم من لدنی در و ف و ف و ف
 مملکت اندک فتح لام اید بی انتظار
 نادر السیاقیه با کسر اینچا هم شما
 نیز با او در فتحنا لفظ اید هم بکا
 لفظ کمر استون بصم کاف اندر هر مکان
 حامیه امداری نیز با هم بعد از ان
 غیر تنوین شد جزاء همزه را مرفوع و ان
 ضم سین لفظ شد همچنین پیشین و ان
 اندر بر هم مد فین ضم نیز ساکن هم مد ان
 پیش همزه کسره اسی نون و ان و ان
 هم از و در دوم اید با خلاف و ان و ان
 همزه و صلی نزد شعبه آمده هم سکیان
 نوزدهم نصف و تنوین هم بگو تو اید و ان
 از سورة یس و اری به شعبه هم و ان
 همزه ساکن بعد و ما حافظا تو کوچ و ان
 با کسر همزه هست و قفا با ساکن بعد از ان و ان
 وقف و وصل هم بگفتم اندرین تو نیز و ان
 از برای حفص از برای هست قطعی بی و ان

بعد از دفعه دوم عمره را نیز خوان

6-10-58

دست نسیم کس نوام در تنها طفل
 در چشم مع عتیا اندر ز با هم خدای
 میفطرن اینجا بشوری به چشمه شای
 من تحتها با فتح نصیب آمد بعد از آن
 هم صلیبا بعد از نوبی بر او نیروان
 چون با کس طامخفص هم که اندران

5.

یاد حار هم بفتح اندر بیست و شش
 فتح حفت در حملنا کرد او هم کشید
 پیش رو هم و تفت جابزه هم بخوان ای
 این نشیدار و بعد بیست و شش
 لفظ انک کسر هم و بر او تو هم بیست
 لفظ تر ضی ضم تا شد تا و هم تدلیار

سورۃ النبی

قال را هم قل بخوانند این سوره را
بآنون خواندن است بحیث هر شصت
در حرام کسر جا هم مکن یاد نیز
غیر تنویر زاف را هم نیز آرد و را
حذف نون خوانند و بخوانند هم مشد و بجا
کتاب را تو حید خوان تو که توانی ای

— 15 —

لَا يُوْبَادُوا هَؤُلَاءِ فِي رِجَالِهِمْ
وَمَنْ يَفْعَلْ فَيُجْرِمُوا

ز اور شرح خوانی درینو تا هم بقا هست شد و حفظا تو هم با شرح
 انون را نیز خوانی هست این با کمال مدح و اول هم طبعان هر شصت و دو

سورة المومنین

هم از بود نظم و قوی الف هم در هم منزل لا با فتح میم بعد هم کسر ز
 عالم بار فتح میم هم کنی تو است اسوه اینو است اول اربع و با نصب کنی
 خامسه بار فتح امده دوم اندر خط غیر اربعی منصوب اربعی برادر بار و
 درمی را با مد همزه نیز ارد و در ادا شد از و تانیث بو قدر سجع فتح با
 یقین را کسر قاف هم بخوان کسین لام صم تا شد نطق استخلف و و
 تلت ثانی را بنصب هم بار و او کجا وقف مطلق نیز از می و هم آمد است

سورة فرقان

هست بحال رفع لام وصل هم ما قبل تطیعون را بخواند نیز شعیبه مجنون
 رفع اندر هست بضعه عجمین تخلید بر انا ما وقف ارد هم به انوار زحمان
 توحید و یا تا تو حافظا رنی بجا یلقون را تخفیف دانی هم بخوان با فتح

سورة الشعراء

نزل باشد بد نصب انبر در روح الایمین حفظ تخفیف رفع آمده هم با تین

سید الفخر

218

عالمین بافتح لام نزد شعبه غنی
لنظ ضعفاهم بدان تو نیز آمد بر جا
نزد عنصر ریح صم است اینجا هم
بعد از آنکه روضه آمده همه نیروان
اندرینها فتح خواند شعبه ای با او
شد مرتب و هم اینجا ای برادر بادوا

سوره قصص

ندم فرج خوانی نغمه هم بعد از آن

سوره اعراف

از طغیان مد آرزو قطع فی قیل و قال
هم چنین است الرسول اول السلام
هم بپاری مد وقفاً خص را تو بی طلال
هم از وی مد وصل اینز لوت و غلال
مقام را با فتح خواندن نزد شعبه اجمال
خص اینجا ضم آ و هست از محال

سوره سبا

ای هم مجرور دینی در دو جا هست ای هم
والرح اندر رفع آرد هم بدان تو ای هم
مد فتح دین را هم کاف را کسر بین
در مسکن قاریان نیز و ای نشد عین
ضم یا هم فتح را شد یجاز العبد این
کفور را بارغ رای نیز خوانده اند این
در تنایش هست همزه نزد شعبه ای
هم مد احد بنیات ای برادر ز این

سوره قیامت

نور آیین هست مد غم نزد شعبه ای
خفص مظهر میکند نه عهد ای بعد ای
هم در راه می را سو افق هست ای
در عز نامی هست آیین تو هم بر ای
هم چنین در خون احد کوشش کن ای تو
تسزیر است بارغ لام بعد ای

حق محکمته سندی عاونه تبارک مکات را با به خوان نه تا تو بستی

سورة السافات

در مصف کز آب سمعوت خفت من به ده را به خوان تو وقف کردن

سورة صافات

ولی نخبه تم بهر شعبه هم بخوان با به نفع من فاعففت امده هم در دروا

سورة صافات

مفازات را با جمع خواندن هم بدین نام که فاعففت من فاعففت امده اندرین هم سکن

است نظر باد و فتح حافظی به نفع من فاعففت امده اندرین هم سکن

افعلوا اباه ضم بهر شعبه هم بخوان اندرین نام سکون الراد فاعففت امده

در بر جمیع است همزه ثانی نزد خویش فاعففت امده اندرین هم سکن

غرات را توحید دانی تفعلون هم تبارک و تعالی فاعففت امده اندرین هم سکن

قال هم قل بخوانده اند جانبا به ده با به ده فاعففت امده اندرین هم سکن

یا عباد منی بفتح تسهیل صوف ای سوره فاعففت امده اندرین هم سکن

سورة السافات

تسبیل و تمجید و توبه در دروا به نفع من فاعففت امده اندرین هم سکن

محمد فاطمه با فتح حد تو کن روان هم بدانی این روایت نزد شعبه
اسرار هم با فتح همزه بنویسند یا باه خوا همچنین با یا مخم نیز بنویسند و ب آن

سورة قاف

از خنده پیش میدان خف اندر القیاء هم جایز است این را بگویم نزد شعبه
نقول را مابعد در نیز خوانی بدست یا از کتاب مثل را مرفوع خوانند نزد شعبه در اوا

سورة طه

مصدی ازین را صادر خوان تو پیش هم حصص را با جادین و نیز خوانی ای جواد

سورة الرحمن

هم یعنی سین خوانی اندر مناسات هم کسر خواندن جایز است و ای برادر از

سورة الواقعة

عربا سکون را در دست به شعبه هم خوان همزه استفهام آر و پیش آن ا و بدان

سورة الحديد

در نزاع نام شد دست اینجا ای و صادر از تخفیف خوانده هم بداند

سورة الفجر

فانشروا بهم کسر نزد شعبه عیا کسوف من بدست یا با و به و تو هم خوان

و در پی تفسیر او و بهم مختصر نوره
همچنین تو گش و است
بسیار برادر و ایست حافظ هم بعد
نعمون را یاد خود را هم دانستند

سوره تحریم

و بقصد حلیه نوای برادر منم خوان
در کتب امامان شریف شد عیان

سوره نون

انسان خوانی با دو همزه ششم ای جوان
رفع در نزاعه بهم پیش او آمد چنان
شهادت با تو حدیث و حدیث مرئی
بهم نصبت جنم اردو کتب این زمانه

سوره یوسف

انه انانجوانی است
با کلمه هم که تو نزد خدایه شد عیان

سوره المزمل

باز در دست بحر ای رجزی همچنان
اذا و بر را بهم سپاری بعد تو ای جوان
چون در پیش خدای قاضی شد
بمختصر این هم در میان

سوره المدثر

تا ای در قیامت بعد تفسیر خوان
در سلاسل شد مقرر با کمال این زمان
و این مختصر در سلاسل مقرر شد
هم از دور و وصل اندیشه توفیق است

هر دو را با مد و قفا هم بخوانی یا و
 در اول با الف و قفا نیز خوانی
 هر یک قسم من زانو کوش کن ای و
 هر دو را مرفوع خوانی نزد حضرت عباس
 هر دو را با مد و قفا هم بخوانی
 در اول با الف و قفا نیز خوانی
 هر یک قسم من زانو کوش کن ای و
 هر دو را مرفوع خوانی نزد حضرت عباس

سورة المسدات

هست نذر از او با جزم ذال بی طلال
 جلالت را با جمع خوانی تا شوی صاحب حال

سورة التناجات الی المطففين
 در ناهزده تود خوانی شش و تحفیف
 تا کنی بنیز زو هم مدار ای ای جوان

سورة الفاتحه الی اخرها لقمان
 ضم تفضل موعظه با و اواده و مکیان
 ولی دین با مجزوم بار زو او تو هم
 با حرف همره لفظ کفویت و اما بعد
 باب یکم از ذوالصغری تا آخر قرآن بعد از سوره بقره

حافظ اسم کر تو کردی تم قرآن مجید
 از فاتحه تا مفلحون تو نیز از سوره بقره
 از الفصحی و البیّن تا آخر قرآن تو نیز از سوره بقره
 نیز با کسبه بر سبیل خط کن تو هر ای جز بهر
 همچنین هست معنی

باغی مسجد قطع کن موافق زیند
کرجه ای وصل کن تو در بصرای فضا
این نیز از کعبان بوده امام باهدام
نیز تا کعبان تو در نماز ای سنگینم
که بود حرف منون پیش اله بعد از این
در عین این دو حافظی تو در ج که لیا
نه چه لایبی بود من گفته ام ای نامور
که بود خدای استغوا ای عزیز پیشتر
از برای امکارم بسید سائل مخیر
گفتمش با امدهفت جای دولبر
شد شمعش اینهمه در بوسف بهم بی ضرر
نزد و انعام یک مفتوح! انعام ای بزر
مد مقرب اینهمه در دست جا با هفت نیز
بن تو عالمین بگره امده جا جا
حی بر خواند این ابیات می نیکم

در و چالست و خوش
وصل ایهم و تفهیم عمل نیست
نزد او نیکو پرست از بنی و اسلام
هم برای تو یار ای سنی بجز بنظم
هم بود حرف منظم هر دو و اگر بخوان
ما مضمر را بخاشد وصل کردن شاعر
تو مرا با دور غنم نیز دانی ریب دور
نزد مطلوب قاری کن رجوع ای بزر
یوسف باضم امده چند جای پدر
نست دوه مفتوح امدهم بدان ای نامور
کوشش کن ای قاریا تو تابستانی معتبر
بعد از شوم در مومن بخوانی کور
کرشماری جمله را بشک اندازی بزر
در بوسف و الروم امده نیز در دریا
اویا بد از خدا چه حسنه ای دو کام

ایچنینی گشته به نیکو
خدا یا فضل کرم بر صاحب فضل
فرستاده قرار از نور محمد بنی نظیر
از این دین زید هم بران تو غیر
بی عدد کردیم کائنات را صنع و هم چه
هم به بینی حال ما را چونکه هستی تو به
نفس را روند خلاف هم بدان تو عالم
به عبادت رب خود مشغول هستند و ما
که تو کردی بندگی را حافظ تو ایضا
چون بود در نظم من باری که تو عفو
که شوی معترض بر عیب من ایضا
تو پیشی عیب پس مرزا اعظم
شدید مرزا هم مسکنی غیب مدام
نفس را کشی تو تا بیابی خوش مقام
با تو اندر است توانی مزم هم

تا بکسی اندر من ای یار من تو نظیر
زانکه هستی منم با قدر و هم غیر
کانه من هست و الله بهی شک نیست هم
کافران باشند همیشه من و فی حق
یار ما هم عفو کن تو چونکه هستی تو
درست گیری کن مرا من عالم به
نفس کشنده تابع نیز دانی جا به
سکرانند بندگی را کافران هم فاسد
در پیانی آخرت تو از آخر شبی
خوشی کنی پر از نظر را نور است
عیبی مکن تو که توانی چونکه هستی تو
تا بکسی آخرت ای یار من تو
از رخا ما خود باشی هم بدام تو
که تو کردی هم چنین نیست
سوی تو ای خاوار با بحر خود کرد

چونکه هستی منع تو یا خدا یا دریا
ست و اندک نعمت یا الهی کن

و از حد اگر میکنی تو نیست مارا چو جا

بیم و اینجا میشد و چون حال نایا کردگار
از عذاب آخره یار با تو نکه دار

لا تغفلوا فرمود و توشه ای صاحب
حضرت احاطه کردیم نام این بی انتظار

در بزرگواران همچو شجره ز کبریا

اور و ابرار این منظومه را منظور دار

ببینی صلوات ارم و درود می شمار

همت نیز گویم تا بعین با همت زکرا

و جمل و نه بشو ز من ای ذوقصال

حصیان غفار الله نوجی

هر که خواند دعا طمع دارم

پسند ده کنه کارم

باز غریب یار

هم صحنه ماضی و حاضر هر چه بر

جز توانی قادر که باشد بخمان چشم

اندر به دور یکدیگر هم اصطلاحی بی

هم بر حجت زبیر کردی خلق را امید

هم برای مسرفان این خرامه خوار

تا نکه این کرد و مشرف پیشانی ابصار

هم از بزم هست میدان هم چه طریقت

هست با نصد جهان و بیت نیز کو نام

همچنین برال اصحابی بیادم بار

بر طفیل ناطقان این نظم گفته ام

شد مرتب نظم و این تو سمعی ماه سال

یا فتح الجان شتاراه بدو

الخير وفقه العالم تمام وانما يفتنى عن الذل والمهنة

ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

تمت الكتاب المشتمل على خمسة الافاظ

روزگار بسبب تاریخ ہفتم

شہر شعبان جری

100

11

44

1

10

3

17

10

3

ای پیر از این بند را مستحق نوبت نیست: خواست را

تہذیب و تمدن پر جو اثر ہے۔ صحیح کتبہ۔ ملای سائنس اس کے بارے میں ہے۔

